



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

بخش مسائل نظری

مسئول: سیدصدرالدین طاهری



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

قرآن و تاریخ

نگرش قرآن نسبت به انسان بطور عام و در ارتباط با تاریخ

راه دور و درازی را تا اینجا طی کرده‌ایم، و بجاست، همچون مسافری که در یکی از منازل بین راه می‌نشیند و منزلهای گذشته و فواصل آنها را مرور می‌کند، درنگ کنیم و راه طی شده را بازنگریم تا به یادمان بیاید کجا هستیم، تا بحال چه کرده‌ایم، تا چه حد در مسیر اصلی هستیم، چه مقدار حاشیه رفته‌ایم و بالاخره مسیر آینده چیست. ملاحظه این خصوصیات، اگر چه تا حدی صورت تکرار و تذکر داشته باشد، سودمند است:

● هدف نخست، در این بخش این بود که «آغاز تاریخ از نظر قرآن» را، تا آنجا که به متن قرآن مربوط می‌شود، دریابیم.

● خواسته فوق، تقریباً، به انجام رسید؛ و اینکه متوسل به «تقریب» می‌شویم برای اینست که در مفاد قطعی آیات اختلاف فراوان وجود داشت. بعلاوه، آیات مزبور از جهتی که مورد نظر بود کمتر ملاحظه شده‌اند، و یا اگر ملاحظه‌ای صورت گرفته، معمولاً بدون کنکاش بوده است. به این دلیل است که نه تنها آنچه پیشداوری و غالباً بدون کنکاش بوده است. به این دلیل است که نه تنها آنچه دیگران در این باره گفته‌اند بسنده نیست بلکه اتکاء یکطرفه به گفته‌های سابق این مقال نیز موجب گمراهی است. در حقیقت، صادقانه، باید گفت: مقاله «آغاز تاریخ...» سعی خود را انجام داده ولی حرف آخر را از مخاطب صاحب‌دل و پژوهشگر انتظار دارد و موکول به بحث بیشتر می‌داند.

● در جستجوی خود پیرامون «آغاز تاریخ در قرآن» به نتیجه صددرصد قاطعی نرسیدیم اما دریافت دیگری داشتیم که گمان می‌کنیم اگر در مسیر طولانی «قرآن و تاریخ» مهمتر از «آغاز تاریخ» نباشد کم‌اهمیت‌تر نیست، و آن «مقام انسان در قرآن بطور عام، و بعنوان عنصر اصلی سازنده تاریخ» است.

● با توجه به اینکه الهام فوق را، درست، از همان آیاتی گرفتیم که در جستجوی «آغاز تاریخ...» مد نظر بودند بهتر یافتیم بحث «مقام انسان...» را، در ادامه بخش جاری بگونه‌ای جدی‌تر دنبال کنیم.

● هم‌اکنون در ابتدای این راه هستیم؛ اما لازم است یکبار دیگر به بحث «آغاز تاریخ» برگردیم و خطوط روشن و حواشی تاریک آنرا ضمن دو فصل

جداگانه بررسی کنیم. این بررسی مقدمه ضروری و مدخل مباحث اصلی این قسمت خواهد بود.

خطوط روشن

در بررسی آیات خلقت «انسان»، که بمنظور یافتن آغاز تاریخ در قرآن انجام شد، علیرغم ناامیدی نخستین، سرانجام به خطوط روشنی دست یافتیم. نخست آیات استخراج شده از قرآن کریم برحسب مفاد و محتوای خود در پنج گروه جای گرفتند، و معلوم شد اگر ردپائی از «آغاز تاریخ» در قرآن داشته باشیم بایستی در آیات خلقت آدم جستجو شود، اما کاری که انجام شد متوجه کلیه آیات گروههای پنجگانه بود.

بحث مزبور، بناچار با زیست‌شناسی ارتباط می‌یافت و سعی شد اقوال عمده‌ای که در این باب طرح شده‌اند اجمالاً بررسی شوند. پنج نظر، که بعضی بشدت مشهورند نقل و دلائل عمده هر یک - به اختصار - مورد اشارت و گفتگو قرار گرفت، و سپس نظر این مقاله بیان شد.

خلاصه نظری که با توجه به مجموعه آیات و ملاحظه دلائل و اقوال، ابراز داشتیم بقرار ذیل بود:

- ۱- از جنبه زیستی دلیلی بر رد تکامل تدریجی انسان، در قرآن نیست و برعکس، دلائلی بر تأیید آن از متن قرآن به دست می‌آید.
- ۲- تکامل مزبور لازم نیست عیناً منطبق بر تئوری مشهور تکامل انواع باشد، بلکه سعی در تطبیق قرآن با تئوری مزبور گمراه‌کننده است.
- ۳- مقتضای ظهور انعطاف‌پذیری آیات خلقت اینست که او نخستین انسان مکلف و تاریخ‌ساز و در همین حال، نخستین پیام‌آور الهی باشد، و تقدم يك پیامبر بر امت خود مستلزم اشکال عقلی و نقلی نیست. با اینهمه، قرآن اشاره ویژه‌ای به چگونگی زیستی و فیزیکی پیدایش این انسان ندارد، و آنچه در آیات خلقت آدم آمده در آیات مربوط به مطلق انسان هم، بطور متفرق یافت می‌شود.
- ۴- انعطاف‌پذیری ظهور فوق‌الاجاب می‌کند پاره‌ای احتمالات دیگر را نیز منظور داریم. یکی از احتمالات قابل توجه اینست که پیامبر موسوم به «آدم» از فرزندان «آدم» نخستین باشد. برحسب احتمال دیگر آدم‌نماهای بسیاری با تکامل تدریجی بوجود آمده و مقدمه ظهور «آدم» شده‌اند. احتمال سوم مجموعه داستان آدم را سمبلیک و قابل تحقق برای کلیه آحاد بشر می‌داند. هر یک از احتمالات سه‌گانه توسط صاحب‌نظرانی ابراز و مورد تأکید قرار گرفته است، اما، بطوریکه که ضمن بحث نسبتاً مفصل دانسته شد، اگر کلیه آیات را در نظر بگیریم، هر سه

برخلاف ظهور هستند، و تا آنجا که نگاه ما محدود به متن قرآن باشد بایستی با احتیاط مطرح شوند.

۵- هر یک از احتمالات سه‌گانه می‌توانند مؤیدهایی بیرون از متن قرآن داشته باشند. احتمال نخست از آن جهت مرجح است که قرآن پیامبران را محور تاریخ قرار داده است و می‌توان فرض کرد قرآن بیان تاریخ انسانها را از آن گاه که اولین پیامبر ظهور کرده آغاز کرده باشد. احتمال دوم پشتوانه‌ای نه چندان محکم از علم تجربی دارد، و سومین احتمال مقتضای بکارگیری ذوق عارفانه در تفسیر آیات است.

حواشی تاریک

بحثی درباره آیات خلقت انسان و گزینش «آدم» صورت گرفت، آنچه در این راه بدست آمد شاید بعنوان اصل مقصود بسنده بود. اما، علیرغم روشن شدن پاره‌ای از خلوط اصلی، که به آنها اشاره شد، هنوز زوایا و حواشی تاریک یا سایه‌روشن‌های فراوانی هست که اندیشه کنجکاو نمی‌تواند از کنار آن بگذرد و به ابهام بگذراند.

در این فصل، هدف اینست که نقاط عمده ابهام فهرست‌وار توضیح شوند و تصور می‌کنیم توجه به این نادانسته‌ها موجب تشخیص و روشنی هرچه بیشتر دانسته‌های ما خواهد شد. به‌لحاظ چنانچه ذهن کاوشگری درصدد باشد جستجو در این زمینه را ادامه دهد پاره‌ای از اهداف پژوهشی خود را از هم‌اکنون پیش‌روی خواهد داشت.

با عنایت به مقدمه فوق بار دیگر دفتر خلقت را می‌گشاییم تا نقاط تاریک را بیابیم:

۱- در داستان خلقت، علاوه بر «آدم» که قهرمان داستان است، از سه موجود دیگر بنام‌های فرشته، جن و ابلیس یاد شده است. آنچه از ظاهر داستان برمی‌آید اینست که اولاً موجودات مزبور پیش از انسان آفریده شده‌اند، ثانیاً ابلیس از جن^۲ و جن از آتش است^۳. ثالثاً فرشتگان موجوداتی هستند که بطور مطلق و بی‌چون و چرا تسلیم اوامر پروردگار هستند^۴.

اما از این جهات که بگذریم پرسش‌های فراوانی پیرامون حقیقت این موجودات، قرارگاه آنها، شرائط وجودی و مقدار عمر ایشان، تفاوت‌های مهم آنها بایکدیگر و بالاخره چگونگی پیدایش این موجودات قبل از انسان مطرح است، و انسان بهمان نسبت که خواستار شناسائی خویش است میل دارد اینتهائی را هم که نظاره‌گر

پیدایش او بوده و دخالت‌هایی به طریق مثبت یا منفی داشته‌اند بشناسد. خوشبختانه نام‌های مزبور در عرف دیانت - حتی غیر اسلام - ناآشنا نیستند و طریق تحقیق بطور کامل مسدود نیست. برحسب شمارشی که از روی «المعجم - المفهرس» صورت گرفته است در قرآن کریم ۸۸ بار از واژه‌های «ملك» و «ملائكه» استفاده شده و الفاظ «شیطان» و «شیاطین» نیز درست به همین تعداد آمده‌اند. کلمه «ابلیس» یازده بار و غالباً در آیات مربوط به خلقت بکار رفته و کلمه «جن» حداقل در ۲۲ مورد کاربرد داشته است. موارد استعمال فوق، که تعداد آنها قابل توجه است، به احتمال قوی می‌توانند راهنمایی پژوهشگر را در حد والائی به‌عهده بگیرند.

۲- جریان فوق بسادگی این سؤال را پیش می‌آورد که آیا مصلحتی در وجود شیطان و فعالیت او بوده است؟ و آیا آنچه در این داستان مشاهده می‌شود بمنزله مقدمه‌ای برای تفهیم این مصلحت نیست؟ ممکن است برای فرار از سؤال گفته شود شیطان يك موجود واقعی و خارج از انسان نیست بلکه همان نفس اماره است که جزئی از طبیعت آدمی است و او را وسوسه می‌کند تا خواسته‌ها را بدون رعایت ضوابط اخلاقی تعقیب کند. این احتمال، حداقل در مورد آیات، درست نیست و معلوم نیست شیطان مذکور در آیات خلقت آدم و دیگر آیات نیز به همین معنا تأویل شود، زیرا مسأله بصورت تشریمی مطرح شده است. شیطان، بموجب بعضی از آیات، موجود مستقلی است که بدلیل ترك سجده، نكوهش شده؛ به فسق، نافرمانی، استكبار و كفر متمم گردیده و بالاخره به او، بطور مستقل، وعده آتش داده شده است، در حالیکه نفس اماره به استقلال و بتنهائی راهی جهنم نمی‌شود، و اصولاً محکومیت قطعی در این مورد ندارد، بلکه اگر در مجموعه وجود آدمی هدایت یافت به‌بهشت می‌رود. احتمال متعادل‌تر اینست که خداوند، بمنظور به‌ثمر رساندن «اراده» انسان، موجود ملمعونی بنام شیطان را بر سر راه او قرار داده است. این احتمال بخودی خود معقول است اما همانند نظر سابق، با ظاهر آیات نمی‌سازد، زیرا شیطان بعنوان موجودی با اراده مطرح شده و به‌علت سرپیچی از امر پروردگار نكوهش گردیده است، در حالیکه اگر شیطان به‌موجب اراده الهی بر سر راه انسانها ایستاده باشد یا بکلی فاقد اراده است و یا می‌تواند مدعی شود مأموریتی در جهت تکامل تشریمی انسانها انجام داده و باید بجای نكوهش و عقاب مورد ستایش و در معرض ثواب قرار گیرد. به تعبیر دیگر، طبق این فرض آزادی انسانها محفوظ و ثواب و عقاب ایشان موجه است اما در مورد شیطان با مشکل جبر و بی‌عدالتی روبرو خواهیم بود.

احتمال سوم که، گستره وسیعی را، حداقل در مقام بحث، به خود اختصاص داده همان است که بطور رسمی عنوان «جبر» دارد، و مفاد آن چنین است که نه تنها شیطان بلکه انسانها، از آدم تا آخرین فرد از ذریه او، هیچگونه مسؤولیتی در مورد اعمال خود ندارند و هر یک بدانگونه که هست واداشته شده است.

این نظر، علیرغم آنکه در کتب فلسفی و کلامی بطور جدی مطرح شده و جلوه‌های دل‌انگیزی در ادبیات منظوم و منثور فارسی دارد، نه تنها با ظاهر آیات خلقت آدم نمی‌سازد بلکه با دیگر آیات مربوط به تکالیف و با وعده‌ها و وعیدها، ستایش‌ها و مذمت‌های مربوط به اعمال، که در قرآن مطرح شده، منافات دارد.

عرفا و مفسران عارف‌مسلك نیز بنوبه خود تعبیرات ویژه‌ای در مورد شیطان و آیات مربوط به او دارند که جداگانه قابل مطالعه و بررسی است. بعضی از گفته‌های عارفان رایج جبر نسبت به شیطان یا شیطان و انسان^۶ دارد. گاهی نیز شیطان را بدلیل امتناع از سجده بر غیر خداوند از بندگان و عشاق خاص او می‌شمارند^۷، که اینگونه سخنان به «شطحیات» بیش از بحث جدی شباهت دارند و صرفنظر از اینکه بخودی خود تا چه حد قابل طرح و بحث باشند، مورد تأیید متن قرآن نیستند.

بطور خلاصه، متن گفته الهی در داستان آدم و آیات مربوط به شیطان حاکی از اختیار و تکلیف و آثار مترتب بر این دو است، و کلیه احتمالات فوق را رد می‌کند - مرحوم علامه طباطبائی - در صفحات ۸۰ و ۸۱ از کتاب قرآن در اسلام - به این مطلب تصریح می‌فرمایند.

یک نکته دیگر که با دو مسأله «شیطان» و «جبر» ارتباط دارد اینست که گاهی گفته می‌شود «مقتضای طبیعت آتشین شیطان این بود که در مقابل خاک تسلیم نشود». این تعبیر، که نمونه آنرا ضمن تقریر احتمال سوم ملاحظه کردیم ربطی به مسأله جبر و تفویض ندارد، زیرا جبر مورد بحث از نوع تشریحی است، اما در تکوین، تحقق جبر قطعی است و گفتگو بر نمی‌دارد.

۳- پرسش کلی جبر، که درباره انسان بطور عام مطرح شد، درباره آدم نیز جداگانه قابل طرح است و - احیاناً - تمایلی به این نظر هست که آدم ناچار بود با خوردن میوه ممنوع و خروج از بهشت راه زندگی این جهانی را برای خود و اولادش هموار کند. این عقیده می‌تواند جزئی از جبر مطلق باشد ولی طرح آن بدون اعتقاد به جبر مطلق نیز ممکن است، به این معنی که بهشت و ماجرای آن مرحله‌ای مقدم بر شروع زندگی دنیوی و پیش از رسمیت یافتن تکلیف و تشریح احکام شمرده شود.

مرحوم آیه الله طالقانی تعبیری در این مورد دارند که گویای جبر و سلب اختیار از آدم نیست، ولی تمایل حکیمانه پروردگار به تحقق وضع موجود را می‌رساند. ایشان می‌گویند:

نهی از شجره هم خود مشوق و محرکی برای نزدیکی به آن بود. گویا این نهی هم برای همین بود که تقدیر حکیمانه صورت گیرد و با هبوط آدم دنیا سامان یابد و راه صعود به کمال با قدم عقل و اراده باز شود.^۸

۴- در مورد فرشتگان و خضوع آنها در مقابل آدم نیز پرسش مشابهی مطرح است، و آن اینکه: آیا ملائکه بدون اختیار بر آدم سجده کردند یا عمل ایشان مسبوق به سنجش و گزینش بود؟ بعضی از شیفتگان تأویل «فرشته» را تعبیر لطیفی از قوای عالم می‌دانند و می‌گویند خضوع فرشته در مقابل قدرت آدم تعبیر دیگری از توانائی آدم است و به توفیقاتی که در سایه عقل و درایت خود کسب می‌کند اشاره دارد. همچنین ممکن است برابر نهادن فرشته و شیطان تعبیر دیگری از جنبه‌های دوگانه نفس انسان باشد که هر یک منشأ تمایلات ویژه‌ای است. این تأویلات می‌توانند در حد خود معقول و دلپذیر باشند - و مسأله نیز با مطرح شدن آنها از قلمرو جبر و اختیار خارج می‌شود - اما با ظواهر آیات نمی‌سازند، زیرا متن قرآن، فرشتگان را همچون موجوداتی مستقل در عرض آدم و ابلیس در نظر گرفته است، و عمل ایشان را نیز، کم و بیش مثل عمل آندو ارزیابی می‌کند. اعتراض و تعجب اولیه ایشان در مقابل خلقت خلیفه و تسلیم و اعتراف نهائی پس از آزمایش تعلیم اسماء، گونه‌ای از اختیار را تداعی می‌کند. بعلاوه، امتناع شیطان از سجده، با تمام لوازم اختیار مطرح شده است و استثنای او از جمع ملائکه می‌تواند وضیعت مزبور را به عمل ایشان سرایت دهد. به تعبیر دیگر، نكوهش بر «مستثنا» مستلزم ستایش بر «مستثمانه» است، و مدح و ذم فقط در زمینه اختیار توجیه می‌پذیرند.

۵- در فلسفه تاریخ بحثی تحت عنوان «اگرهای تاریخ» مطرح می‌شود. در این بحث، وقایع سرنوشت‌ساز تاریخ را در نظر گرفته و می‌پرسند «اگر این واقعه رخ نمی‌داد یا بگونه دیگری رخ می‌داد پی‌آمد آن چگونه بود؟» این‌گونه سؤالات ممکن است در باب تاریخ به جواب قاطعی نرسند، زیرا مقدمات آن از قبیل «علیت و چگونگی حرکت تاریخ» هنوز جا افتاده نیستند، و بر فرض که مقدمات لازم فراهم شوند وجود عنصری بنام «اراده انسان» ممکن است سد راه هرگونه پیش‌بینی قطعی بشود، چنانکه همین مشکل در غالب علوم انسانی بطور جدی وجود دارد.

با اینهمه، اصل سؤال در مواردی جلب توجه می‌کند و گاه یاس از یافتن پاسخ بهیچوجه از جاذبه سؤال نمی‌گاهد.

در مسأله مورد بحث با دو نمونه از «اگر»های مهم تاریخ یا قبل از تاریخ روبرو هستیم. نخست اینکه:

اگر شیطان تمرد از سجده نمی‌کرد چه وضعی پیش می‌آمد، و چه تأثیری در زندگی امروز انسان‌ها داشت؟ سپس اینکه:

اگر آدم فریب نمی‌خورد و دست رد به‌سینه شیطان می‌زد چه می‌شد، و چه تفاوتی در زندگی خود و فرزندان‌اش ایجاد می‌شد؟

چنانکه ملاحظه می‌شود، هر دو سؤال بر فرض که تاریخی نباشند مربوط به تاریخ و مؤثر در آن هستند، و شاید از آنگونه سؤالاتی باشند که هرگز به پاسخ قطعی نمی‌رسند. با اینهمه هر دو سؤال با توجه به متن قرآن، موجه هستند زیرا، بطوری که گفتیم، تمرد از سجده بعنوان يك عمل اختیاری در قرآن مطرح شده و اتهامات فسق، استکبار و کفر را - علاوه بر نکوهش - به دنبال آورده است. همچنین تناول از میوه ممنوع در قرآن محصول «وسوسه، گناه و گمراهی» خوانده شده، اثر وضعی داشته و مستدعی توبه بوده است. بنابراین می‌توان گفت مطلوب پروردگار و مصلحت انسانها عدم تمرد شیطان از سجده و خودداری آدم از تناول میوه ممنوع بوده است و آن دو نیز می‌توانستند پی‌آمدهائی در زندگی خلیفه - الهی و اعقاب او داشته باشند، ولی دو اختیار سوء، جریان آینده وقایع را بنحوی شگفت‌انگیز تغییر داده‌اند.

«اگر»های فوق پی‌آمدهای آن سوی تاریخ را جستجو می‌کنند و طرح آنها در واقع تعقیب مدینه فاضله‌ای است که مطلوب پروردگار است و در آیات دیگر، ضمن تشریح احکام و بطرق دیگر، مطرح شده است: مدینه فاضله بهشت‌گونه‌ای^۹ که استکبار، فسق و کفر در آن حکومت نکند^{۱۰}، مردم یکدیگر را توصیه به حق و صبر کنند^{۱۱}، وسوسه خناس در ساکنان آن کارگر نباشد،^{۱۲}... و جن و انس در طریق عبادت و معرفت پروردگار بکوشند.^{۱۳}

۶- ابلیس، که در داستان آدم مطرح است یکی است. سپس در بعضی از آیات مربوط به آن داستان با تعبیر «شیطان» روبرو می‌شویم^{۱۴}، و معلوم می‌شود شیطان، همان ابلیس است. آیات دیگری از شیاطین^{۱۵} و آیه‌ای در سوره کهف از ذریه شیطان^{۱۶} یاد می‌کنند، و معلوم می‌دارند که شیطان‌ها فراوانند و نوعی بستگی با یکدیگر دارند. وجود شیاطین انس در مقابل جن مفاد پاره‌ای دیگر از

آیات است ۱۷، و می‌رساند که شیطان، در يك معنای کلی‌تر، مصادیقی از انسان دارد. و بالاخره، حشر شیاطین که در بعضی دیگر از آیات آمده ۱۸ نشان میدهد که علاوه بر شیطان مذکور در داستان آدم که وعده صریح دوزخ به او داده شده ۱۹ ذریه و بستگان شیطان نیز در قیامت محشور می‌شوند و جزای اغواگری‌های خود را دریافت می‌کنند.

آیات یاد شده پرسش‌هایی را پیرامون شیاطین، بستگی گروهی و چگونگی کار ایشان پیش می‌آورند که حل نهائی آنها سهم عمده‌ای در جهان‌شناسی و انسان-شناسی دینی و اسلامی دارد، و چون ابلیس از جن شمرده شده در این پرس‌وجو از آیات و دانسته‌های مربوط به‌جن نیز می‌توان سود جست.

۷- از جمله جزئیات داستان آدم که مورد توجه اهل تاریخ و حدیث قرار گرفته محل بهشت مسکونی آدم و چگونگی و نسبت آن با بهشت موعود است. اعتقاد مشهور اینست که آن بهشت با بهشت موعود یکی نیست زیرا اولاً بهشت موعود در پایان کار این جهان و در عرض جهنم خواهد بود. ثانیاً شیطان در آن راه ندارد. ثالثاً کسی را از آن اخراج نمی‌کنند. رابعاً در آن بهشت گناه و ثواب جدیدی صورت نمی‌بندد و امر و نهی در کار نیست.

با اتفاق فی‌الجمله در مطالب فوق، مفسرین در معنی بهشت آدم دچار اختلاف شده‌اند: بعضی آن را باغی در ناحیه‌ای از زمین می‌دانند، و بعضی آن را به‌معنی بساطت و پاکسی نخستین می‌شمارند که پیش از آلودگی به‌گناه در هر انسانی - از جمله بچه‌های معصوم - هست، و بالاخره، اعتقاد به‌وجود بهشت مذکور در آسمان از جمله اقوالی است که در این مورد سابقه دارد، و در بخش اقوال و احتمالات به‌آن اشاره کرده‌ایم.

۸- بحث درباره میوهٔ ممنوع و علت منع از جمله مباحث جاری بین مفسرین، مورخین، محدثین و عرفا است، و رد پائی هم در ادبیات دارد.

۹- قرآن پی‌آمد فوری بهره‌جویی از درخت ممنوع را ریختن لباسهای بهشتی و ظهور زشتی‌ها (سوات) می‌داند. درباره معنی و کیفیت ظهور این پدیده نیز بین گروه‌های نامبرده فوق اختلاف نظر وجود دارد، و اخبار مشهور به «اسرائیلیات» نیز در این مسأله - همانند شماره قبل - جای ویژه دارند.

۱۰- عکس‌المعمل فوری آدم و همسرش پس از ریختن لباسها، بموجب متن قرآن،

این بود که کوشیدند از برگردان درختان بهشت جهت پوشیدن زشتی‌های خود استفاده کنند. معنی این اقدام و حدود موفقیت ایشان - که در قرآن نیامده - جایگاه دیگری برای بحث و جدل عرفانی و تاریخی است.

۱۱- علم اسماء، کیفیت تعلیم آن به آدم، نحوه سؤال از آدم و فرشتگان، چگونگی پاسخ آدم، معنی تنبیه و اعتراف نهائی ملائکه به جبهل خود و حکمت پروردگار، همگی، از بزرگراه‌های مهم بحث هستند و افاضات عرفای عالیقدر ما در این باب مفتنم است.

۱۲- در این باره که فرشتگان پیش از خلق آدم چگونه به وصف فساد و خونی‌ریزی نوع او پی بردند گفتگوهای فراوان بین مفسرین، اهل حدیث و مورخین شده و روایات قابل نقد بسیار در این زمینه وجود دارد. در قسمت بعدی این مقال روایات و گفته‌های تاریخی مربوط به بعضی از نکات یاد شده را طرح می‌کنیم و مورد بحث قرار می‌دهیم.

تذکر دو نکته:

ممکن است توجه به «حواشی تاریک» تا حدی ما را مأیوس ساخته باشد، زیرا، علیرغم اینکه نمودن تاریکی‌ها همیشه آسانتر از روشنگری و راه‌نمایی است، انسان طالب روشنائی است و از ابهام می‌گریزد. از این‌رو تذکر دو نکته را در ادامه فصل پیش و بعنوان مقدمه فصل بعد لازم می‌دانیم.

الف - حواشی مزبور از این جهت که در راستای هدف اصلی این مقاله نبودند «تاریک» خوانده شدند. اما بعضی از آنها در منابع مستقل به تفصیل مورد بحث قرار گرفته و چه بسا به پاسخ‌های قانع‌کننده رسیده‌اند. برای مثال حاشیه‌هایی که به‌مسأله «جبر و اختیار» در اعمال انسان راه می‌یافتند از اینگونه هستند. هم‌چنین درباره «حکمت خلق شرور»، از جمله شیطان، بقدر کافی در کتب فلسفه اسلامی بحث شده است.

ب - کنجکاوی و احساس لذت از گشودن گره‌های فکری از جمله ویژگی‌های طبیعی انسان است، و ضرورت یا فوریت داشتن و نداشتن مسأله نیز دخالت چندانی در این روند ندارد. وقتی يك متن معتبر و حساس را مطالعه می‌کنیم ممکن است ذهن ما توسط دهها پرسش - برحسب حساسیت‌های قبلی - احاطه شود و حل تك تك آنها لذت‌بخش باشد. در مطالب مربوط به سرنوشت یا ریشه - های تاریخی و اجتماعی انسان، نگرانی و خودخواهی طبیعی او وضعیت فوق را

تشدید می‌کنند، و برخورد پاره‌ای از اندیشه‌ها با داده‌های مندرج در متون دینی بر خطر موقعیت می‌افزاید. با اینهمه، باید گفت:

اولا به پاسخ رساندن هر پرسشی ضرورت ندارد. برای مثال، در بحث حاضر تشخیص موقعیت جغرافیائی بهشت آدم اگر ممکن شود خوب و در همان حال، کم‌فایده است، ولی بفرض که نشود هیچ لطمه‌ای متوجه دنیا و آخرت و اصول و فروع دین نخواهد شد، و اگر مفسران و مورخان ما همگی به این نکته توجه داشتند شاید کمتر برای حل اینگونه مسائل به سراغ اسرائیلیات و اخبار مجهول می‌رفتند.

ثانیاً درست است که ما حق داریم، در برخورد با يك متن معتبر و حساس انبوهی از سؤالات مختلف خلق کنیم و این خود می‌تواند نشان آفرینندگی وحدت ذهن باشد، اما باید متوجه باشیم که هیچ متنی موظف نیست بار معنوی خود را بر حسب کنجکاو و نوع حساسیت خواننده تعیین کند، يك متن مهم دینی - بویژه قرآن، که به وصف «حمال ذو جوه» ۲۰ موصوف شده است - می‌تواند جنبه‌های نامحدودی از معانی را تحمل کند، اما بدون شك، تحمل آن نسبت به تمام جنبه‌ها یکسان نیست و ممکن است، در عین جامعیت، دارای بار معنوی ویژه باشد. تعبیری که اهل فن - از اصول فقه، تفسیر، حدیث و ادب - در این مقام دارند اینست که: «باید دید گوینده در مقام بیان چه مطلبی است».

در داستان آدم بطوری که دیدیم جنبه‌های مختلفی قابل طرح و بررسی هستند، یعنی در چارچوب همین الفاظ و عبارات محدود ممکن است دریچه‌هایی از بحث گشوده شوند. زیست‌شناسی، فلسفه، کلام، تاریخ، جغرافیا و شاید بسیاری از فنون دیگر می‌توانند در این جایگاه وارد شوند و کرسی بحثی برای خود دائر کنند، اما بخوبی محتمل است آیات، ضمن اینکه شرح صدر لازم برای پذیرش همه آنها را دارند، جنبه خاصی را بیش از بقیه پذیرا باشند.

مفسران قدیم، مثل مرحوم طبرسی، چنانکه مشاهده کردیم بدون اینکه دچار ریب شوند يك استفاده مادی و فیزیکی از آیات کرده‌اند و آن، خلق مستقیم نخستین انسان از خاک است. پاره‌ای از مفسران جدید با تصدیق ضمنی نسبت به بار مادی آیات به مباحث زیست‌شناسانه پرداخته و در صدد اثبات خلق تدریجی و تکامل داروینی برآمده‌اند. این مقاله، در بخش‌های گذشته خود بر آن شد تا از آیات مزبور بهره‌ای در زمینه تاریخ و آغاز آن ببرد، یا حدود تحمل تاریخی آیات را بسنجد. و بالاخره دیگر سؤالات مذکور در فصل سابق هم بنوبه خود، در محدوده همین آیات، مورد توجه بعضی دیگر واقع شده‌اند.

این جستجوها، همگی، در اصل و بدون ابتلا به جزمیت و اظهار عقیده قطعی،

موجه هستند، اما به نظر می‌رسد بار معنوی آیات خلقت آدم جز اینهاست، و با این وصف، به پاسخ نرسیدن بسیاری از سؤالات اصلی و فرعی که به پنهان این آیات طرح شده یا می‌شوند دور از انتظار نیست، چه، بسیاری از سؤالات بخودی خود موجهند، و با آیات نیز بنحوی مرتبط هستند، اما متناسب با هدف آیات نیستند. در فصل بعد به آنچه، برحسب ظاهر، هدف اصلی و بار عمده معنوی آیات را تشکیل می‌دهد اشاره می‌کنیم.

آنچه مهم است

تا آنجا که حق داریم، برحسب ظاهر لفظ و سیاق عبارت، درباره محتوای معنوی قرآن صحبت کنیم، ظاهراً، مهمترین مطلبی که هدف اصلی و بار معنوی آیات خلقت آدم را تشکیل می‌دهد «جنبه‌های تربیتی و ارشادی» است. اهداف فوق در غالب داستان‌پردازی‌های قرآن ملحوظ هستند اما در ماجرای خلقت اوج می‌گیرند و بال و پر می‌گشایند. علاوه، الهام نکات تربیتی در پوشش تاریخ و قصه، خود، بخشی از سازندگی تاریخ و برترین فایده تاریخ‌نگاری است.

بر این اساس - گویا - قرآن با ریختن ماجرای خلقت در قالب تاریخ می‌کوشد، ضمن به‌تصویرکشیدن آغاز، با مخاطب‌های خود تا پایان، اتمام حجت کند. آنچه این حدس را، تا سرحد قطعیت تأیید می‌کند گونه بیان داستان و مفاهیمی است که در آن به‌کار رفته است، چه، دقت در متن داستان نشان می‌دهد که قبل از بیان هرگونه ماجرای ملموس و تاریخی بر مقام انسان در مقایسه با دیگر مخلوقات ذی‌شعور و بر چگونگی ارتباط او با خداوند تکیه شده، توانائی‌های او در مسیر سلوک و آفات راه مطرح شده، و بالاخره، پیش از آنکه تاریخ آفرینش انسان بیان شود توقمی که آفریدگار متعال از انسان، در ساختن تاریخ دارد، مورد توجه قرار گرفته است.

در ادامه این مقال کوشش می‌کنیم گوشه‌هایی از نتایج داستان خلقت را، که به‌زمینه‌های تربیتی مربوطند و هدف فلسفه تاریخی داستان را تشکیل می‌دهند، در حد توان، دریا بیم. یک نگاه سرتاسری به متن داستان، حداقل، نکته بدیع را به‌ذهن می‌آورد:

۱- مزایا و محدودیت‌های انسان

بخش مهمی از عناصر سازنده شخصیت انسان «مزایا و محدودیت‌های جسمی و روحی» اوست، و دومی مهمتر است. در این‌باره گفته‌های فراوانی در قرآن داریم که جداگانه قابل بررسی هستند، اما آنچه از داستان آدم برمی‌آید، بطور

خلاصه، بقرار ذیل است:

الفه انسان، برحسب شرائط مادی زندگی خود، پس از بسیاری دیگر از هستی‌های مادی ظهور کرده، و - بتقریب - می‌توان گفت، صرفنظر از تعدادی گیاه یا حیوان، حلقه‌های اصلی موجودات طبیعی پیش از انسان در جای خود مستحکم شده‌اند و انسان آخرین حلقه است. حلقه آخر می‌تواند از دیدگاه غایت‌گرایانه بر حلقه‌های پیشین تقدم یابد، یعنی هدف هستی تمام آنها باشد، اما از جنبه فاعلی ناچار است وضع حلقه‌های قبل از خود را تحمل کند. اگر بگوئیم «انسان گل سرسبد تمام یا اکثر موجودات امکانی است» از نظر قرآن^{۲۱} و حدیث^{۲۲}، بی‌پرده نگفته‌ایم و آوردن دلیل عقلی برای آن - پس از قبول پروردگار و حکمت بالغه او - میسر است^{۲۳}. اما باید متوجه باشیم که: گل سرسبد بهمان دلیل که روی تمام گلها قرار می‌گیرد از نظر تکیه‌گاه و قوام و تداوم هستی خود بر گل‌های زیرین تکیه دارد و هر حرکت آنها، می‌تواند از جنبه فاعلی، در وضع او - که غایت و ثمره نهائی است - اثر بگذارد.

آسمانها، زمین، کوهها، دریاها و بسیاری از گیاهان و حیوانات پیش از انسان بوجود آمده‌اند؛ و شرائط طبیعی و ظاهری آیات خلقت آدم و انسان از جمله شواهد صدق این مدعا هستند. این موجودات برای خود و در ارتباط با یکدیگر قوانینی دارند که آنها را بر انسان تحمیل می‌کنند، در روابطی که انسان با آنها برقرار می‌کند به‌زبان قدرت سخن می‌گویند، اوامر اکید و بی‌چون‌وچرا صادر می‌کنند، و انسان، برای اینکه غرور خود را نشکند، آن اوامر و شرائط را تحت عنوان «محدودیت‌های طبیعی» گردن می‌گذارد و فقط افتخار می‌کند که بعضی از آن دستورات را تحت عنوان «قوانین طبیعت» کشف و استخراج کرده است. البته انسان دستکاری‌هایی هم در طبیعت می‌کند، اما حداکثر دخالتی که می‌تواند در این قلمرو داشته و توسط آن خودی بنماید اینست که «سنت»های طبیعی را جابجا کند، یعنی از حیطة اقتدار يك سنت بیرون بیاید و رشته اطاعت سنت دیگر را گردن نهد. وضع انسان در این اظهار وجود شبیه بندبازی است که يك بند را رها می‌کند و به‌بند دیگر چنگت می‌اندازد اما در هر حال محکوم قوانین بند-بازی است.

در داستان آدم، ظهور انسان پس از دیگر موجودات طبیعی روشن است. خلق انسان از خاک مستلزم وجود قبلی خاک است، و در آیاتی که به نطفه اشاره شده پیدایش نطفه مشروط و مسبوق به‌يك سلسله طولانی از موجودات زمینی و آسمانی است. پس از ظهور انسان نیز احتیاجات، محدودیت‌های طبیعی و سنت‌های مربوط به آنها یکی‌یکی از راه می‌رسند و استقرار قبلی خود را به‌مهمان تازه

سفره آفرینش اعلام و لزوم اطاعت او را گوشزد می‌کنند. بعضی از نیازها و سنت‌های طبیعی که در داستان آدم به آنها اشاره شده بقرار ذیل هستند:

- نیاز به جفت: اسکن انت و زوجك ۲۴.

- نیاز به خوراك: وكلا منها رغدا ۲۵.

- نیاز به پوشش: قد انزلنا علیکم لباساً یوارى سوءاتکم و ریشاً ۲۶.

- نیاز به قرارگاه: ولکم فی الارض مستقر ۲۷.

- نیاز به منابع حیاتی بطورکلی: و متاع الی حین ۲۸.

- تولد و مرگ: قال فیها تحیون و فیها تموتون ۲۹.

- آثار وضعی اعمال: فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوءاتهما ۳۰.

در مورد اخیر، يك نکته قابل توجه هست، و آن اینکه: پس از ریختن لباسها و ظهور زشتی‌ها می‌گوید «برآن شدند تا از برگهای بهشت جهت پوشش استفاده کنند» اما در سرتاسر آیات جمله یا اشاره‌ای که دلالت بر توفیق ایشان در این اقدام بکند یافت نمی‌شود.

نکته دیگر اینکه جریان هبوط و خروج ابدی از آن بهشت نیز - گویا - يك پی‌آمد وضعی است که بر تناول میوه ممنوع یا شکستن حریم نمبی الهی بار شده است. هم‌چنین آنچه برای شیطان از طرد و لعنت پیش آمد - ظاهراً - می‌تواند آثاری برای استکبار و نافرمانی او شمرده شود، اما هیچ‌یک از موارد یاد شده از جهت ظهور به «آشکار شدن سوءات» نمی‌رسد.

برخورد و تضاد منافع: بعضکم لبعض عدو ۳۱.

لازم به تذکر است که در ادامه داستان، در آنجا که سرگذشت فرزندان آدم نقل می‌شود مشکل برخورد، تضاد منافع، نزاع، تجاوز و قتل بصورت جدی و مفصل آمده است. هم‌چنین مسأله دفن مردگان، یا دفع و خنثی‌سازی فضولات، در آن قسمت مطرح شده که الگوی آن اولین بار توسط کلاغی ارائه می‌شود ۳۲.

آنچه تحت عنوان محدودیت‌ها و سنت‌های طبیعی از داستان آدم استفاده کردیم - بعلاوه بسیاری دیگر که در این داستان نیامده - قید و بندهای نظام خلقت هستند، که به يك معنی از تشریفات وجود انسانند اما، در واقع، انسان ناگزیر است برای ادامه وجود خود از درون آنها بگذرد. این مقدمات در غایت هستی خود تابع انسان هستند، پیش‌تر آمده، به‌خدمت ایستاده و برای عبور او کوچه می‌دهند اما، در ضمن، بالای کار خود می‌فهمانند که همین يك کوچه بیشتر نیست. ب. انسان محدودیت بزرگ و عمده‌ای در اصل وجود خود دارد. یعنی قبل از اینکه او را به دنیا بیاورند با او مشورت نمی‌کنند. انسانهای امروز را می‌بینیم، و آدم نیز چنین بوده است. پیش از خلق آدم، برحسب ظاهر فقط با فرشتگان

صحبت شد و آن نیز مشورت نبود بلکه صرف اطلاع و آماده‌باش بود. البته بعضی از اقوال، که داستان آدم را بمعنی خلق او نمی‌دانند، و آنرا بر «گزینش» صرف حمل می‌کنند نتیجه فوق را از آن بر نمی‌گیرند ولی نمی‌توانند مخالف باشند، زیرا مطلب به اندازه کافی روشن است. هم‌چنین انسان مرگ طبیعی را، همانند ولادت خود، بدون اختیار می‌پذیرد، اما در داستان آدم اشاره خاصی نسبت به این مطلب وجود ندارد.

ج. انسان در فاصله میان ظهور و ناپدید شدن خود نیز بی‌اختیار است زیرا بسیاری از ویژگی‌های جسمی و فکری خود را انتخاب نمی‌کند، و بهانه آن اصل انسانیت یا وراثت است. یکی از شگفت‌انگیزترین ویژگی‌های غیر ارادی انسان اصل «اختیار» است. انسان، وقتی بر سر دو یا چند راهی قرار می‌گیرد گزینش می‌کند اما نه اینکه «می‌تواند»، بلکه «باید» گزینش کند. انسان در اینگونه مواقع بهیچ‌وجه نمی‌تواند قدرت گزینش را از خود سلب کند، ممکن است بر سر دو-راهی به‌ایستد، اما این خود توقف نیست بلکه راه سوم است. ممکن است خود را بگونه‌ای ممنوع‌المداخله سازد، اما باز هم به حساب او گذاشته می‌شود و عنداللزوم مجازات یا نكوهش می‌گردد. ۲۳ در داستان آدم ویژگی فوق بنحوی مشهود است. آدم وقتی در مقابل وسوسه شیطان قرار گرفت دو راه در مقابل خود یافت و نمی‌توانست هیچکدام را انتخاب نکند. اینکه قدرت گزینش داشت يك امتیاز بود اما اینکه ناچار بود گزینش کند يك محدودیت بود.

ویژگی دیگر انسان که در داستان به آن اشاره شده «علم» است. در سوره بقره علم اسماء مطرح شده که پروردگار معلم آن، آدم متعلم و فرشتگان نظاره‌گر آن هستند و با مشاهده توانائی آدم در این زمینه به حکمت پروردگار و جهل خود اعتراف می‌کنند. تفسیر اسماء، که متعلق علم است، از جمله مشکلات این فقره از آیات است و به آن اشاره شد. هم‌چنین روشن نیست که علم اسماء امتیازی است که برای آدم بعنوان يك انسان در نظر گرفته شده یا مقام پیامبری او دخالت داشته است. اما بپرفرض که «آدم» در اینجا يك پیامبر باشد باز هم امتیاز نوع انسان محفوظ است زیرا استعداد ارتقاء تا سرحد رسالت را دارد، در حالیکه ملائکه فقط خونریزی و فساد او را دیده بودند.

پاره‌ای دیگر از ویژگی‌های مهم انسان، مثل خودآگاهی، توجه به نیک و بد، درك جاودانگی و زوال و قدرت سنجش، در متن داستان آمده که توجه به آنها بسی مهمتر از متن يك واقعه تاریخی و جزئی است.

د. از جمله محدودیت‌هایی که آدم با آن روبرو شد محدودیت ناشی از تکلیف بود. آدم خواسته‌هایی داشت که رخصت یافت آنها را با استفاده از امکانات

بهشتی تأمین کند. اسیر خواسته‌ها بودن خود يك نوع محدودیت است، اما در این بین که آدم و همسرش می‌رفتند تا به ارضاء خواسته‌ها پردازند یکبارہ سدی در پیش روی ایشان برافراشتند که:

ولا تقریبا هذه الشجرة ۲۴

به آن درخت نزدیک مشوید

این محدودیت جدید، بصورتی که برای ما نقل می‌شود، از نوع تکلیف است. خاصیت تکلیف اینست که می‌باید از روی اراده و بر سبیل تعبد انجام شود، هر چند حکمت آن روشن نباشد یا حکمتی که پیش روی و در عرصه فهم است خلاف آنرا بنمایاند. در اینجا دریافت آدم این بود که میوه ممنوع مایه جاودانگی است اما خداوند آنرا مصداق ظلم شناخت:

فتكونا من الظالمین ۲۵

اگر از آن میوه برگزید از ستمگران خواهید بود

تکلیف، يك ویژگی دو سویه است. از يك سو بندی است بر دست و پای و بار سنگینی است بر دوش که قبول و تحمل آن فقط از يك موجود ظلوم و جهول انتظار می‌رود، ظلوم و جهولی که بموازات ظلم و جهل استعداد عدل و علم را نیز دارد:

فحملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً ۲۶ و ۲۷

از سوی دیگر، تکلیف، امانت الهی است و روی آوردن آن نشان کمال و قابلیت است، چنانکه کودک در مرحله ویژه‌ای، که به آن «بلوغ» می‌گویند، مکلف می‌گردد و بموازات رشد فکری و جسمی خود موظف به رعایت آداب می‌شود. برحسب اصطلاح اصحاب فقهات، بلوغ و عقل و علم و قدرت شرائط عام تکلیف برای تک تک افرادند. نوع انسان نیز، در مقایسه با دیگر انواع، با برخورداري از رشد، درک، آگاهی و توانائی به مرحله‌ای رسید که شایستگی دریافت اوامر و نواهی صادر از مقام ولایت الهی را پیدا کرد، و این در حالی بود که موجودات عظیم‌تر از او ۲۸، بدلیل نداشتن سرمایه لازم، بر خود لرزیدند و از قبول تکلیف طفره رفتند:

فابین ان یحملنها و اشفقن منها ۲۹

تکلیف و زمینه‌های عام آن بطور کلی نگرانی‌زا هستند و بی‌خیالی را طرد می‌کنند، و این خود يك محدودیت است. برای درک عظمت این مسأله کافی است يك انسان را - حتی اگر از نظر فکری متوسط یا پائین‌تر از آن باشد - با يك تکه جماد، مانند سنگ و چوب، مقایسه کنیم. و شهر درون او را با آسودگی طبیعی جمادات بسنجیم.

از سوی دیگر انسان خود طالب این نگرانی است و آنرا با تمام ددرسهایش می‌پسندد. دلیل این مطلب این است که اگر به یک انسان گرفتار و پریشان روزگار که دچار تکالیف ناخواسته و طاقت‌فرساست و - احياناً - از زندگی می‌نالد پیشنهاد کنند عقل و اختیار و خودآگاهی و سنجش و دیگر زمینه‌های تکلیف را واگذار کند و همچون جماد در گوشه‌ای آرام بگیرد، معمولاً رضایت نخواهد داد.

بنابر این می‌توان گفت انسانها در عمق وجدان خویش قدر تکلیف و زمینه‌های آنرا می‌شناسند؛ اما بیشتر ایشان تا وضعیت ویژه‌ای پیش نیاید توجه بالفعل حاصل نمی‌کنند، و افراد بخصوصی از مراقبت و هشیاری دائم یاغالبی برخوردارند. ایمانوئل کانت، فیلسوف بزرگ آلمان در قرن نوزدهم، احساس تکلیف را مهم‌ترین جنبه درونی انسان دانست و آنرا برخلاف تمام اسلاف خود مبنای مابعدالطبیعه قرار داد. او، بدین ترتیب از معدود افرادی است که به‌ارزش این محدودیت توجه جدی و عمیق داشت، و هنوز هم سنگ مزارش همین نکته را بزبان نوشته و در پوشش جمله معروفی از خود او یادآوری می‌کند. ۴۰ عرفای بزرگ بویژه شاعران عارف‌مسلك ۴۱، نیز همین مطلب را با تعبیرات دلپذیر گوشزد کرده‌اند. اما به نظر می‌رسد جامع‌ترین، و گویاترین پوشش لفظی که بر این معنی عظیم نهاده شده همان آیه ۷۲ از سوره احزاب است، که بدان اشارت رفت. هم‌چنین در بین تواریخ قرآن، داستان آدم از این جهت بسیار آموزنده است. در این داستان عناوین «خلافت، نفخه الهی، علم اسماء، مناقشه اولیه فرشتگان، تسلیم و خضوع نهائی ایشان و عناصری دیگر به‌اضافه یک مورد اباحه و یک نپی اکید» دست به‌هم داده و یک بافت ظریف و هماهنگ را جهت ارائه این مقصود تدارک دیده‌اند.

ه. می‌گویند «هزار دوست کم است و یک دشمن زیاد است». دشمن داشتن بنوبه خود یکی از محدودیت‌هاست، و اگر دشمن دارای کینه‌ای استوار و تاریخی و راه‌های نفوذش فراوان بوده و در عین حال، بقای او توسط دوست ضمانت شده باشد مزاحمی بس بزرگ و خطرناک خواهد بود. شیطان طبق آن سابقه‌ای که می‌دانیم کینه آدم را به‌دل سپرد و بر اغوای او و فرزندانش قسم یاد کرد. خدای بزرگ، و بزرگترین دوست آدم، نیز ضمن راندن شیطان قول داد تا امکانات اجرای این مقصود را تا روز قیامت، یعنی آخرین روز عمر آدم، برای او محفوظ دارد.

با این شرایط، آدم بی‌آنکه راه فرار قطعی در مقابل خود ببیند با سدی بنام شیطان روبرو شد که با دار و دسته و ذریه‌اش در مسیر بازگشت ارادی و اکتسابی

او به بهشت نشسته‌اند، و چاره‌ای ندارد جز آنکه سد را بشکنند و از روی آن بگذرد.

در بعضی از روایات - که در آینده متن و مدرک آنها را خواهیم آورد - گفته شده است پیکر سفالین آدم مدت چهل سال افتاده بود، شیطان می‌آمد و میرفت، به او ضربه‌ای یا تلنگری می‌زد و چون صدا در آن می‌پیچید به ملائکه می‌گفت «از این نترسید این موجود، تو خالی است و اگر بر او مسلط شوم هلاکش خواهم کرد». اینگونه روایات ممکن است مجمول یا محمول بر معانی رمزی و عرفانی باشند اما، بهر حال، شیطان بموجب نص قرآن از ابتدای نفخ روح در آدم نیت و عقیده فوق را در پوشش جمله «أَسْجِدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا» آشکار ساخت و اعلام داشت که او را برسمیت نمی‌شناسد، سجده و تعظیم نمی‌کند و راه را از همه طرف بر او می‌بندد، و آدم از این طریق با يك محدودکننده جسور، سمج، پسر حوصله و همیشگی روبرو شد. شیطان در کار خود چندان هم بی‌توفیق نبود زیرا توانست با تدابیر خود دیواری به درازای ازل تا ابد بین آدم‌ها بکشد و بسیاری از ایشان را در طرفی که خود و ذریه‌اش سکونت و حکومت دارند نگهدارد. بدین طریق يك جریان شیطانی در مقابل جریان الهی قرار گرفت و تاریخ به دو نیمه نابرابر تقسیم گردید. سرگذشت و کیفیت تقابل این دو جریان، موضوع بخش دیگری از سری مطالعات «قرآن و تاریخ» خواهد بود.

و. یکی دیگر از محدودیت‌های انسان درک اجباری ارزش‌ها و ضد ارزش‌هاست. ارزش‌ها و ضد ارزش‌های اخلاقی، اعم از آنکه از ناحیه شرع یا عقل یا اجتماع بیایند، خارج از اختیار انسان و تحمیل شده بر او هستند. منظور از تحمیلی بودن و محدودکننده بودن، این نیست که انسان ارزش‌ها را برحسب طبیعت خود دوست نداشته یا فطرتاً متمایل به ضد ارزش باشد، چه، این معنا از جهات مختلف مورد بحث است و بعید نیست انسان به مرحله‌ای برسد که رعایت نظام ارزشی را منتهای آزادی خود ببیند و از ترتیب اثر دادن به این نظام واقعاً لذت ببرد.

تحمیلی بودن ارزش، به این معنی است که تك تك انسان‌ها نمی‌توانند در تکوین آن دخالت مؤثر داشته باشند یا به تقریر بعضی و نفی بعضی دیگر همت گمارند. درباره مبنای ارزش بحث‌های مهمی در فلسفه، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی، اخلاق و دین صورت گرفته است، و تقریباً مبانی ارزش به نسبت و تعداد مکاتبی که روی آن بحث کرده‌اند دچار اختلاف اقوال است. هم‌چنین مطلق یا نسبی بودن ارزش برحسب اینکه سرچشمه آن را کدام يك از منابع فوق بدانیم تفاوت می‌کند. ارزشی که برخاسته از يك نظام ضروری فلسفی باشد مطلق است، و غالب کسانی که در حکمت عملی قلم زده‌اند در پی دریافت اینگونه

ارزشها هستند. در دیانت بطور قطع ارزشهای مطلق وجود دارد و نمونه‌های آنرا در تمام ادیان ملاحظه می‌کنیم. اما اگر جامعه یا آداب و رسوم منشاء ارزش شناخته شوند قطعاً نسبت بر آن حاکم خواهد شد. همچنین براساس اینکه اصالت عقلی باشیم یا اصالت تجربه را بپذیریم مبنای ما، در مورد ارزش فرق می‌کند. اولی با اطلاق و دومی با نسبت تناسب دارد.

در عین حال با وجود اینهمه اختلاف و احتمالات مختلف در مبنای ارزش، کلیه اقوال در يك مسأله اتفاق نظر دارند و آن اینست که: تك تك افراد نمی‌توانند ارزشی را بسازند یا از بین ببرند و ضد ارزشی را مطرح کنند یا به‌سوی ارزش بگردانند. ارزش - هرچه هست و هر مبنائی دارد، ذاتی است یا اعتباری، الهی است یا انسانی، بهر حال - از ناحیه‌ای بالاتر از فرد ساخته می‌شود. اگر مبنای ارزش را جامعه بدانیم فرد ممکن است، بعنوان عضوی از جمع، در تکوین آن مؤثر باشد و اگر اراده افراد ویژه‌ای - مثل قهرمانها - را مؤثر بدانیم فرد می‌تواند تا حدودی مؤسس به‌حساب بیاید، ولی، بهر حال، تا بدعت فرد قبول عام نیابد برای شخص او نیز بعنوان يك «ارزش» پذیرفته نخواهد بود. یا، حداقل، بعنوان يك ارزش رسمی و شناخته شده تلقی نخواهد شد. کسی که بیش از همه در این مسأله کوتاه آمده، شاید، فیلسوف مشهور انگلیسی، برتراند راسل باشد. او مبنای ارزش را دوست داشتن تك تك افراد می‌داند. برای مثال راستگویی از آن جهت خوب و ارزشمند است که طبع تك تك افراد بدان تمایل دارد آن‌گونه که بوی گل یاس را همه دوست دارند و گل یاس - بهمین دلیل - خوشبو است و خرزهره را معمولاً دوست ندارند و - بهمین دلیل - بدبو است. ۴۲

طبق این مبنا نیز، هرچند بیشترین سهم به‌فرد داده شده، اما باز هم ارزشها غیر فردی و تحمیل شده بر تك تك افرادند زیرا کسی نمی‌تواند اکثریت را وادار کند فعلی، حالتی، غذائی یا بوثی را دوست داشته باشند، و چون اکثریت دوست داشتند، مورد برای همه ارزشمند و مطلوب می‌گردد، حتی برای کسی که آن را دوست ندارد.

در جریان خلقت آدم با يك سری از ارزشها و ضد ارزشهای پیش‌ساخته روبرو می‌شویم و آدم ناچار است همه آنها را بی‌چون‌وچرا برسمیت پشناسد:

تسبیح و تقدیس در مقابل ذات لایزال و جامع کمالات، تسلیم و خضوع در برابر حق و سرکشی نسبت به باطل، پای‌بندی به تکلیف، توجه به‌گناه، احساس پشیمانی و اقدام به توبه‌همگی از ارزشها، یا اعمال ارزشمند، هستند. در مقابل، فسق، کفر، استکبار، غرور و ظلم ضد ارزشهایی هستند که در داستان مطرح شده‌اند. چنانکه در متن داستان ملاحظه می‌کنیم وضع ارزشها و ضد ارزشهای مطرح شده

برای تمام اطراف، اهم از خدای، انسان، شیطان و فرشته‌ها، یکسان است، و علیرغم بحثها و جدلهائی که بین قهرمان‌های داستان صورت گرفته هیچ صحبتی پیرامون این مسأله نیست. ۴۳ حال اگر کسی از این مقدمات و با اتکاء بر اصل «عدالت الهی» ۴۴ نتیجه بگیرد که حریم ارزشها برای خداوند نیز شکستنی نیست از نظر شیعه و معتزله - که قائل به حسن و قبح ذاتی افعال هستند و خداوند را عادل می‌دانند - سخن بیپرده‌ای نگفته است، اما اشاعره اسلام او را به مجلس خود راه نمی‌دهند.

۲- بعثت پیامبران: اما یاتینکم منی هدی ۴۵

در این آیه روشن شده است که بشر در زندگی زمینی خود نیاز به راهنمایی دارد که او را در تنظیم حیات مادی و سلوک روحانی ارشاد کنند. پشتوانه عقلی این اشاره بحثهایی است که در باب نبوت عامه از علم کلام تحت عنوان «حکمت ارسال پیامبران» مطرح می‌شود.

۳- لزوم رعایت تقوای الهی: و لباس التقوی ذلک خیر ۴۶

۴- آثار اخروی اعمال: فمن تبع هدای فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون. والسذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ۴۷

لازم به یادآوری است که نکته اخیر در تمام مواردی که داستان آدم در قرآن آمده، با الفاظ و تعبیرات گوناگون ذکر شده است، و این کیفیت، توجه ویژه مبدا وحی به این مطلب را بیان می‌دارد. همچنین، توضیح این نکته لازم می‌نماید که «نفی خوف و حزن» در آیه نخست بنحوی خود مخصوص به آخرت نیست، اما چون در اینجا در مقابل «اولئک اصحاب النار» آمده ممکن است توجه به آخرت در اولویت باشد. علاوه، در بعضی دیگر از آیات این اختصاص تا اندازه‌ای روشن است، از جمله:

ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون ۴۸

۵- گناه و توبه

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت

ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم

(حافظ)

خداوند می‌فرماید «و عسی آدم ربه فنوی» ۴۹ و در آیه دیگر: «فتلقى آدم من ربه کلمات فتاب علیه» ۵۰. در این باره که آدم، با فرض پیامبر بودن، چگونه به

معصیت پروردگار آلوده شد و به گمراهی درافتاد و اینکه چطور شخصی که سابقه نافرمانی و گمراهی دارد شایسته رسالت الهی است، صحبت فراوان است. در ادامه این صحبت‌ها حدود عصمت پیامبران، منافات آن با «ترك اولی» و بالاخره، بطریق «الكلام یجر الکلام»، لزوم عصمت قبل از بعثت، مورد بحث قرار می‌گیرد. نگارنده براین است که قطع نظر از اینگونه مباحث و تعیین تکلیف قطعی آنها، که به اصول دین مربوط است. طرح «گناه، گمراهی و توبه آدم» در اینجا لطف خاصی دارد: آدم، در ظاهر، بعنوان اولین انسان مطرح می‌شود و لازم است انسانها از او الگو و از پی‌آمد کار او درس بگیرند. نام شیطان و شرح فریبکاری و عداوت او نیز در همین ماجرا عنوان شده است. در چنین موقعیتی طرح گناه، گمراهی، توبه و - سهمتر از همه - قبول توبه دو نکته مهم را به فرزندان آدم می‌فهماند:

نخست اینکه ببیند آدم، با اینکه از نزدیک شاهد ماجرای شیطان و خبث طینت و طرد او بود و او را بخوبی می‌شناخت و از سوگند او به «عزت پروردگار» و محتوای آن سوگند آگاه بود، باز هم فریب خورد و - به اصطلاح - سر بزنگاه همه چیز را فراموش کرد. بیان این واقعیت، قدرت و نفوذ وسوسه شیطان را به بهترین صورت مجسم می‌سازد و به اولاد آدم هشدار می‌دهد که مواظب باشند. این هشدار در سوره اعراف صریح‌تر از دیگر موارد است:

یا بنی آدم لا یقتنکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیربهما سوءاتهما انه یریکم هو و قبیلہ من حیث لاترونهم... ۵۱

نکته دوم، که بدون فاصله ذیل مطلب پیشین طرح می‌شود، اینست که: اگر بالاخره فرزند خلف آدم بهشت را به «دوجو» فروخت گمان نکند همه چیز تمام شده، آب از سر گذشته و «یک نی آن با صد نی تفاوت نمی‌کند»، بلکه بنگرد که آدم، با وجود آنکه شیطان را از نزدیک می‌شناخت و می‌بایست در گناه خود معذور نباشد، سرانجام نجات یافت و بازگشت. بنابراین فرزند او که از چنان اتمام حجت بی‌واسطه‌ای برخوردار نبوده، چنانکه پس از لغزش، آهنگ بازگشت نماید بی‌تردید پذیرفته خواهد شد. بهمین دلیل در سوره بقره پس از بیان پذیرش توبه آدم (فتاب علیه) مطلب را عمومیت بخشیده و بگونه‌ای خارج از متن داستان می‌فرماید:

انه هو التواب الرحیم ۵۲

بطور کلی، یأس از رحمت پروردگار در آئین اهل معرفت نمی‌گنجد، و آنچه از داستان آدم، با لطف خاص خودش، برگرفتیم در آیات مستقل با چنان صراحتی بیان شده که می‌تواند از ضروریات کتاب الهی شمرده شود:

۶- از صفر تا بی‌نهایت:

ملاحظه شروع خلقت آدم از کِل خشکیده مانده و بو گرفته و ارتقاء او بمقام خلافت الهی و آموزش اسماء و شایستگی سجده فرشتگان و بالاخره فیض هدایت الهی در این دنیا و تقرب به حضرت پروردگار در جهان آخرت از جمله مطالب مستفاد از داستان است، و يك تحول شگفت را، با زیر و بم هایش، نشان می‌دهد. بطور خلاصه: انسانی که در قرآن بعنوان محور تاریخ شناخته می‌شود و قهرمان ماجرای خلقت است خصوصیات عجیب و منحصر به فردی دارد:

کِل بدبو و آفتاب سوخته‌ای است؛

با روح خداوند جان می‌گیرد؛

شایسته سجده فرشتگان، که مقرب‌ترین موجودات با شعور بودند، می‌گردد؛ علم اسماء می‌آموزد؛

با ابراز آن، شایستگی خود را به ثبوت می‌رساند؛

در بهشت عزت و رحمت پروردگار با همسر خود اقامت می‌کند؛

یک دشمن قسم‌خورده و نیرومند بنام شیطان دارد؛

با اینکه از پیش او را شناخته است بتوصیه او خواست پروردگار کریم خود را نادیده می‌گیرد؛

با يك هوس کوچک به آنهمه عزت و عظمت پشت پا می‌زند؛

لیاقت البسه و طعام و آسایش بهشتی را از دست می‌دهد؛

به زمین سقوط می‌کند؛

در بستر تاریخ می‌افتد؛

با رنج و خوشی روزگار می‌گذرانند اما رنج او بیشتر است؛

مدام بین دو جریان شیطانی و الهی در رفت و آمد است؛

و در عین حال، همچنان:

خلیفه الهی است و عامل پیروزی نهائی حق است.

مجموعه ویژگی‌های فوق‌آنگونه نیست که بتواند دست‌کم گرفته شود.

بنابراین:

ملاحظه می‌شود که داستان آدم، قطع نظر از جنبه زیستی عینیت تاریخی، حاوی سلسله‌ای از نکات مهم فلسفی، فلسفه تاریخی، جهان‌شناختی، تربیتی و عرفانی است، و بدون شك از مقایسه این نکات با آنچه در فصول مربوط به زیست‌شناسی و تاریخ ملاحظه کردیم به این نتیجه می‌رسیم که نکات مزبور مهمترین بازده

داستان هستند. داستان آدم، ضمن اشتمال بر بدایع فوق، از سادگی لفظ و معنی برخوردار و از بافندگی‌های رمانتیک دور است، و این خود نمودی از بلاغت نیز هست. این قضاوت البته به این معنی نیست که مفاد آیات در این محدوده متوقف شود، اما جای تعجب است که بیشتر مفسرین عالیقدر ما از این هم دریغ ورزیده و به سرگشتگی در پیچ و خم مسائل زیستی اکتفا کرده و یا به استنباط‌های تاریخی بدون دلیل دلخوش گردیده‌اند.

چایگاه انسان

با توجه به نتیجه‌ای که از داستان آدم گرفتیم، مناسب است نظر قرآن درباره انسان را نیز بطور کلی پی‌جوئی کنیم. ممکن است بعضی از مکاتب انسان را اصل نگیرند و او را مهره کوچکی از مجموعه عظیم جهان پندارند که برای خود گوشه‌ای را گرفته و تقدم یا اصالتی هم نسبت به‌غیر خود ندارد. اما از نظر قرآن بدون شك انسان اصل است و مابقی جهان خلقت، یا اکثریتی از مابقی، برای او و بمنظور تأمین هدف آفرینش او به‌وجود آمده‌اند. اما اینکه، در محدوده وجودی انسان اصالت با کدام جنبه از شخصیت اوست و هدف انسان چیست مطلب دیگری است. قطعاً وقتی انسان را با جهان می‌سنجیم از نظر قرآن انسان مرکز است ولی اگر انسان را در مجموعه «خدا، جهان و انسان» در نظر بگیریم محور «الله» است. ۵۴.

در قرآن کریم هنگامی که فقرات و مراتب خلقت توصیف می‌شود سیاق کلام نشان می‌دهد که همه چیز «برای» انسان و بمنظور تأمین کمال او آفریده شده است. پیش از این اشاره‌ای در این باب داشته‌ایم و اینک به‌چند شاهد از قرآن کریم توجه می‌کنیم:

... و ما ذرء لکم فی الارض مختلفا الوانہ ۵۵

... و آنچه «برای شما» در زمین آفرید، رنگ‌های آنها گوناگون است

... و هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً ۵۶

اوست خدائی که تمام آنچه را در زمین است «برای شما» آفرید

... واللہ جعل لکم مما خلق ظلالاً ۵۷

و خداوند «برای شما» از آنچه آفرید سایبان‌هایی قرار داد...

... و انزل من السماء ماء ۵۸

و «برای شما» آبی از آسمان فرود آورد
و بالاخره، بعنوان آخرین شاهد:

— الم تروا ان الله سخر لكم ما فى السموات وما فى الارض ۵۹
آیا نمی بینید که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است
«برای شما» مسخر ساخته است؟

از مجموعه آیات فوق مرکزیت انسان و اصالت او در مجموعه «انسان و جهان» بخوبی استفاده می شود، و از اینگونه آیات بسیارند. اما مرکزیت خداوند در مجموعه «خدا، انسان و جهان» نیز از آیات بسیاری بطور مستقیم یا ضمنی بدست می آید و گمان می رود جامع میان هر دو قسمت یعنی جهان برای انسان و انسان برای خدا همان آیه ای است که در ابتدای داستان آدم آمده است:

انى جاعل فى الارض خلیفه ۶۰

بتحقیق می خواهم جانشینی برای خود در زمین قرار دهم

در واقع حکومت انسان بر زمین از جانب خداوند، گویای این معنی است که زمین برای انسان و انسان برای خدا آفریده شده است. این استدلال مبتنی بر این است که «خلیفه» بمعنی «خلیفه الله» باشد و موجودات قبل از انسان را تداعی نکند.

فلسفه بیان تاریخ در قرآن

با توجه به آنچه گذشت می توان به این نتیجه رسید که همان نحوه تقدم و تأخر، مرکزیت و تبعیت و اصالت و فرعیتی که در مورد «خداوند، انسان و جهان» ملاحظه کردیم در تاریخ انسان و جهان و فلسفه بیان آنها نیز هست. عبارت دیگر می توان گفت: بیان تاریخ طبیعی جهان در قرآن مقدمه بیان تاریخ طبیعی انسان است و تاریخ طبیعی انسان بدین منظور می آید که تاریخ اجتماعی او مطرح شود، اما تاریخ اجتماعی نیز برای قرآن اصالت ندارد، بلکه هدف قرآن اینست که مسیر انسان را در ارتباط با خداوند مطرح کند. بدیهی است چنان تاریخی در روش خود متکی بر حاق واقعیت است، زوائد سرگرم کننده و میراننده وقت را کنار می گذارد و خالی از جنبه های دستوری نیست. پیش از این نیز گفتیم قرآن در مسیر تاریخی خود گزینشی و هدفدار حرکت می کند و نظریه «تاریخ برای تاریخ» را مردود می شناسد. به آیه ذیل توجه کنید:

— أَوَلَمْ یسیروا فى الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم کانوا

اشد منهم قوة و آثار و الارض و عمروها اكثر مما عمروها و جاءتهم
رسلمهم بالبينات فما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون ۶۱
آیا در زمین نمی‌گردند تا بنگرند چگونه بود پایان کار کسانی که پیش
از ایشان زندگی می‌کردند، نیرومندتر بودند، زمین را بیش از ایشان
آباد کردند و پیامبرانشان با نشانه‌های روشن نزد ایشان آمدند. پس
این خداوند نبود که به ایشان ستم کرد بلکه خود به خویشتن ستم روا
داشتند.

در این آیه، بطوری که دیدیم تاریخ جهان برای نگرش انسان و نگرش انسان
بمنظور تقرب به خداوند خواسته شده است. حداقل در چهارده جایگاه از قرآن
کریم با هشدار فوق روبرو هستیم.

تصویر انسان در قرآن

منزلت انسان در جمع هستی و جایگاه تاریخ انسان در مجموعه تاریخ هستی‌های
تاریخ‌مند از نظر قرآن روشن شد، و اینک بجاست اندیشه گذرانی هم در این باب
داشته باشیم که انسان از نظر قرآن چگونه موجودی است. این ملاحظه - چنانکه
پیش از این گفته شد - حدود توقع قرآن از انسان و مبنای پیش‌بینی‌های تاریخی
قرآن در حق او را معلوم می‌دارد:

رویه‌مرفته پیداست که خداوند در قرآن حداکثر بهای ممکن را به انسان داده،
و گمان می‌رود آیاتی که در فصل جایگاه انسان آوردیم برای اثبات ادعای فوق
کفایت کند.

با توجه به آنچه گذشت ممکن است انتظار چنین باشد که خداوند در مقام
تعریف و توصیف نیز از این دردانه خود جانبداری کند ولی وقتی قرآن را
می‌گشائیم با عکس قضیه فوق روبرو می‌شویم، یعنی ملاحظه می‌کنیم خداوند،
بیش از آنکه از این خلیفه منحصر بفرد خود متشکر و خشنود و نسبت به او
خوشبین باشد، ناراضی و بدبین است. بر روی هم می‌توان گفت انتقادات قرآن
نسبت به خوی انسان و عمل او بیش از تمجید و تعظیم اوست و لاقلاً شدیدتر
است، و مواردی هم که از انسان بطور مطلق تعریف و اظهار رضایت شده بیشتر
به آفرینش و کیفیت عمل خداوند باز می‌گردد.

حال نمونه‌هایی از قضاوت قرآن در حق انسان را مرور می‌کنیم، و در مواردی
که ناچار به تکرار متونی از گذشته هستیم سریعتر می‌گذریم. قضاوت‌های قرآن
درباره انسان به دو بخش متمایز، مثبت و منفی، تقسیم می‌شوند.

الف - ویژگیهای مثبت:

۱- انسان دارای صورتی زیبا و اندام و ضمیری متناسب است:
... و صورکم فاحسن صورکم ۶۲
... شما را تصویر کرد پس صورت شما را زیبا بیافرید

... ولقد خلقنا الانسان في احسن تقويم ۶۳
همانا انسان را با بهترین اندازه‌گیری و تناسب آفریدیم

... الذي خلقك فسويك فعدلك ۶۴
... خدائی که ترا آفرید، و ترا متناسب و متعادل ساخت

۲- انسان جانشین خداوند است:
... انى جعل فى الارض خليفة ۶۵
به تحقیق خلیفه‌ای در زمین خواهم گماشت

۳- انسان حامل روح الهی است
... ونفخت فيه من روحي ۶۶
... و در او از روح خود دمیدم

۴- انسان دانای علم اسماء یا، بطور کلی، دارای خاصیت کسب علم است
... و علم آدم الاسماء ۶۷
اسماء را به آدم بیاموخت

... علم الانسان ما لم يعلم ۶۸
به انسان بیاموخت چیزهائی را که نمی‌دانست

۵- انسان مسجود فرشتگان است.
... فسجد الملائكة كلهم اجمعون ۶۹
پس فرشتگان همگی بی‌کم و کاست بر او سجده کردند

۶- انسان دارای نفسی است که خوب و بد و پاکی و ناپاکی‌اش به او الهام شده
است. این نیرو، برحسب اصطلاح، «عقل عملی» نامیده می‌شود:
... فالفهما فجورها و تقویها ۷۰

پس به نفس انسان ناپاکی و پاکی اش را الهام کرد.

در آیه دیگر پس از يك سرى قسم و تأكيد ضمن شمارش نعمتهای خداوند بر انسان می‌فرماید:

– و هديناه النجدين ۷۱

و انسان را به دو طريق (هدايت و ضلال) راهبر شدیم

۷– انسان شنوا و بینا است:

– فجعلناه سمیعا بصیرا ۷۲

۸– انسان دارای خودآگاهی است:

– بل الانسان على نفسه بصيرة ۷۳

بلکه انسان نسبت به خود دارای بینش و اطلاع است

۹– انسان دارای قدرت معجزه‌آسای بیان است، که حیوانات از آن محرومند:

– علمه البيان ۷۴

سخن گفتن را به او یاد داد

۱۰– انسان مورد تکریم پروردگار است.

– ولقد کرمتنا بنی آدم ۷۵

همانا فرزندان آدم را گرامی داشتیم

رتال جامع علوم انسانی

۱۱– انسان دستپرورد خاص پروردگار است:

– قال یا ابلیس ما منک ان تسجد لما خلقت بیدی ۷۶

گفت ای ابلیس چه چیز ترا از سجده به آنچه با دست خودم آفریدم بازداشت؟

۱۲– انسان دارای نیروی تعقل است، درست و نادرست را با آن می‌سنجد. این

نیرو، بنا بر مشهور، «عقل نظری» نامیده می‌شود:

– قد بینا لکم الايات لعلکم تمقلون ۷۷

همانا نشانه‌های آشکار را برای شما بیان کردیم، شاید تعقل کنید

۱۳– انسان دارای نیروی اراده و انتخاب است:

– منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخرة ۷۸
کسانی از شما دنیا را انتخاب می‌کنند و کسانی آخرت را

۱۴– انسان در جستجوی منافع خود سرسخت و پایدار است و از خواستن خسته
نمی‌شود

– و انه لحب الخیر لشدید ۷۹
همانا او در دوستی آنچه – می‌پندارد – خیر است سرسخت است

و در آیه دیگر داریم:

– لا یسأم الانسان من دعاء الخیر ۸۰
انسان از درخواست خیر خسته نمی‌شود (و در این راه استقامت دارد)

۱۵– انسان دارای نفس سرزنشگری است که او را برانجام عمل ناپسند نكوهش
می‌کند و در مقابل عمل خوب مورد ستایش و تشویق قرار می‌دهد. این جنبه از نفس
را در اصطلاح «وجدان خلقی» می‌نامند:

– ... ولا اقسم بالنفس اللوامه... ۸۱
... و قسم یاد نمی‌کنم به نفس سرزنشگر...

۱۶– انسان دارای سرشت خداپرستی است:
– فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله ذلك الدين القيم ۸۲
سرشت خداوندی که مردم را بر آن سرشته است، و در خلقت پروردگار
دگرگونی رخ نمی‌دهد. اینست دین استوار

۱۷– انسان با توجه به مجموعه صفات خود زیباترین و بهترین آفریده پروردگار
است زیرا تنها در مورد خلقت اوست که خداوند خود را بهترین آفریننده نامیده
و بخود آفرین گفته است:

– ... فتبارك الله احسن الخالقین ۸۳
... پس با برکت باد خداوندی که بهترین آفرینندگان است

۱۸– انسان حامل بار امانت الهی است که سرسخت‌ترین موجودات از تحمل آن
عاجزند:

– انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و

اشفق منها و حملها الانسان... ۸۴

همانا ما بار امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، از برداشتن آن امتناع کردند و هراسان شدند اما انسان آنرا بدوش کشید...

۱۹- انسان دارای ویژگی‌های اضطراب و آرامش است، که حیوانات - حداقل، با این شدت که در انسان ملاحظه می‌شود - از آن محروم‌اند. انسان تنها موجودی است که بشدت احساس تنهایی می‌کند، مضطرب می‌شود و آرامش می‌طلبد. یکی از راههای آرام گرفتن انسان از نظر قرآن، همسر گزیدن است؛ ۸۵ ولی آرامش و طمأنینه مطلق او تنها با یاد پروردگار میسر است:

– الا بذكر الله تطمئن القلوب ۸۶

آگاه باشید دلها با یاد خدا آرام می‌گیرند

ب - ویژگیهای منفی:

در مقابل خصوصیات مثبتی که ملاحظه کردیم چندین ویژگی منفی هم در قرآن برای نوع انسان، بدون توجه به افراد استثنائی، ثابت شده است:

۱- انسان يك نقطه ضعف مهم دارد که، هرچند عارضی است، اما شایسته است بدلیل گستردگی و عمومیت نسبی آن به حساب بیاید. نقطه ضعف مزبور اینست که راه انسان بطرف منزل مقصود هموار نیست و پیوسته توسط يك دشمن حيله‌گر بریده می‌شود:

– ان الشيطان للانسان عدو مبين ۸۷

همانا شیطان دشمن بزرگی برای انسان است

درباره شیطان و محدودیتی که از طریق او برای انسان فراهم می‌شود پیش از این گفتگو کرده‌ایم

۲- انسان ناتوان است:

– و خلق الانسان ضعیفاً ۸۸

انسان ناتوان آفریده شده است

۳- انسان شتابزده است:

– خلق الانسان من عجل ۸۹

انسان از شتاب آفریده شده است

۴- انسان موجودی است که بی‌پروا و با تجاهر ناسپاسی می‌کند:

۹۰ - ان الانسان لکفور مبين
همانا انسان يك ناسپاس رسوا است

کفران انسان تا آن اندازه است که خداوند او را با تعجب نفرین می‌کند:

۹۱ - قتل الانسان ما اکفره
مرگت بر انسان، که چه ناسپاس است!

۹۲ - انسان دارای نفسی وسوسه‌گر است:

۹۲ - ولقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه
همانا انسان را آفریده‌ایم و بدانچه نفس او نسبت به او وسوسه میکند
آگاهی داریم

نفس انسان در وسوسه نسبت به کارهای ناروا بسیار نیرومند است تا آنجا که پیامبران نیز، اگر بخود واگذاشته شوند، از شر آن مصون نیستند. این جنبه از نفس را «اماره» می‌گویند:

۹۳ - ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربي
(یوسف می‌گوید) همانا نفس بسیار امرکننده به ناروا است مگر آنکه
پروردگارم ترحم کند

۹۴ - انسان بسیار ستمگر است:

۹۴ - ان الانسان لظلوم
همانا انسان «بسیار ستم‌کننده» و بسیار کفرپیشه است

۹۵ - انسان بسیار نادان است:

... انه كان ظلوماً جهولاً

... همانا انسان بسیار ستم‌پیشه و بسیار نادان است

۹۶ - انسان زیانکار است:

۹۶ - ان الانسان لفي خسر
همانا انسان زیانکار است

۹۷ - انسان دارای ریشه‌ای پست است:

– الم نخلقكم من ماء مهين ۹۷
آیا شما را از آبی بی مقدار نیافریدیم

تعبیر گل بدبو و لجن خشک که در بعضی دیگر از آیات آمده نیز از همین مطلب پرده برمی‌دارد، ولی اینگونه آیات، چنانکه می‌دانیم، فقط در صدد بیان نیمی از شخصیت انسان هستند.

۱۰– انسان در رنج است:

– لقد خلقنا الانسان في كبد ۹۸

همانا انسان را در رنج آفریدیم

خداوند این مطلب را پس از يك قسم سنگین و با مقدمات مفصل بیان کرده است ۹۹

۱۱– انسان فریب می‌خورد و نسبت به پروردگار خود غرور می‌ورزد:

– يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم ۱۰۰

ای انسان چه چیز تو را نسبت به پروردگار بخشیده‌ات مغرور کرده است؟

۱۲– انسان شر را همپای خیر و به اندازه خیر می‌طلبد:

– و يدع الانسان بالشر دعاء بالخير ۱۰۱

انسان شر را همانگونه می‌طلبد که خیر را

۱۳– انسان با پروردگار خود – و بندگان او – از سر دشمنی رفتار میکند و ریشه ناچیز و ناتوان خود را از یاد می‌برد.

– خلق الانسان من نطفه فاذا هو خصيم مبين ۱۰۲

انسان از نطفه‌ای آفریده شده و اینک او ستیزه‌گری آشکار است

۱۴– انسان دارای آرزوهای دور و دراز و نایب‌جاست که در غالب آنها ناکام می‌گردد:

– ام للانسان ما تمنى ۱۰۳

آیا انسان به تمام آنچه آرزو می‌کند می‌رسد؟

۱۵– انسان بسیار مجادله‌گر است:

– و كان الانسان اكثر شيئي جدلا ۱۰۴

انسان بیش از هر موجود دیگری جدل می‌کند

۱۶- انسان دوست ندارد دارائی خود را خرج کند:

- و کان الانسان قنورا ۱۰۵

انسان بخیل است

۱۷- انسان همچنان آماده بدکاری است و از نیت‌های ناپاک خود دست

نمی‌کشد:

- بل یرید الانسان لیفجر امامه ۱۰۶

بلکه انسان در آینده (نیز) می‌خواهد بدکاری کند

۱۸- انسان بی‌ظرفیت است و تحمل هیچ‌یک از رنج و راحت را ندارد. در زمان

آسایش منم می‌زند، حریص می‌گردد، دیگران را محروم می‌سازد و بالاخره، اگر بتواند سرکشی و ستم می‌کند؛ اما همینکه امکانات از دستش گرفته شد مایوس و دلسرد می‌شود و بی‌تابی از خود نشان می‌دهد. خداوند این ویژگی انسان را، که بیشتر در ارتباط با هموعان خود ظاهر می‌سازد، به‌زبانهای مختلف بیان کرده است، و اینک چند نمونه‌ای از آن:

- ... ان الانسان لیطغی ان راه استغنی ۱۰۷

... همانا انسان هنگامی که خود را بی‌نیاز می‌یابد به‌سرکشی می‌پردازد

- ولئن اذقنا الانسان منا رحمة ثم نزعناها منه انه لیؤس کفوراً ۱۰۸

اگر انسان را رحمتی بپوشانیم و سپس آن را از او باز ستانیم جز این نیست که ناامید می‌شود و به‌ناسپاسی می‌گراید

- ان الانسان خلق هلوعاً اذا مسه الشر جزوعاً و اذا مسه الخیر منوعاً ۱۰۹

انسان کم‌طاقت آفریده شده است؛ هنگامی که او را شری در رسد بسختی بی‌تاب شود و چون به‌بخیری دست یابد دیگران را از آن باز دارد و بخود اختصاص دهد

۱۹- از نمودهای کم‌ظرفیت بودن انسان اینست که خداوند را در حال آسایش

از یاد می‌برد و چون به‌دردسر می‌افتد ایمانش بیاد می‌آید. این ویژگی، در واقع جزئی از کاستی ظرفیت است اما قرآن گوئی از آن بسیار کلمه‌مند است و آن را با تعبیرات گوناگون می‌نمایاند:

– و اذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعداً او قائماً فلما كشفنا عنه
ضربه مرکان يدعنا الى ضرر مسه كذلك زين للمسرفين ماكانوا يعملون ۱۱۰
هنگامی که انسان به رنجی دچار می‌شود ما را در حال خواب یا نشسته
یا ایستاده – و بالاخره در تمام حالات – می‌خواند اما چون رنج او را
برگرفتیم آنچنان راه خود را پیش می‌گیرد که گوئی هرگز ما را به جهت
محنتی که گرفتارش بوده نخوانده است. بدین‌گونه عمل اسراف‌پیشه‌گان
برای خودشان نیکو می‌نماید.

– و اذا انعمنا علی الانسان اعرض ونای بجانبه و اذا مسه الشرفذ و دعاء
عریض ۱۱۱

هنگامی که نعمتی به انسان ارزانی می‌داریم روی‌گردان می‌شود و بزرگی
می‌فروشد و چون آسیبی به او می‌رسد بفروانی دست به‌دها برمی‌دارد.

– فاذا ركبوا فی الفلك دعوا الله مخلصین له الدين فلما نجاهم الى البر
اذاهم یشركون ۱۱۲

چون بر کشتی سوار می‌شوند – و احساس خطر می‌کنند – خدای را
می‌خوانند در حالی که در اعتقاد خود نسبت به او خلوص می‌ورزند اما
چون ایشان را نجات عطا کرد و به خشکی رسانید ناگهان به‌شرك
می‌گرایند

۲۰– انسان با اراده خداوند در بدترین جایگاه سقوط کرده ولی موظف است
خود را برهاند. این مطلب، که در قرآن به‌صراحت آمده، می‌تواند تعبیر دیگری
از هبوط آدم باشد؛ چه، فرو افتادن از مقام نخستین یعنی خروج اجباری از
بهشت و درآمدن به‌زمین، با تمام گرفتاریها و نابسامانیهای آن، خود شخصیتی
ثانوی برای انسان ساخته، یا شخصیت واقعی او را آشکار کرده و می‌تواند در
شمار ویژگی‌های جدائی‌ناپذیر او به‌حساب بیاید:

– ولد خلقنا الانسان فی احسن تقویم. ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین

آمنوا و عملوا الصالحات فلمهم اجر غیر ممنون ۱۱۳

همانا انسان را در بهترین صورت و متناسب‌ترین اندازه آفریدیم و
سپس او را به پست‌ترین مقامات درافکندیم مگر کسانی را که ایمان
بیآورند و عمل نیکو انجام دهند که در این صورت پاداشی بدون منت
خواهند داشت.

چگونگی برخورد قرآن با انسان

نظر قرآن درباره انسان را دانستیم، و توقع این کتاب را، در باب انسان، می‌دانیم، و می‌توانیم گفت:

خداوند سرمایه لطف خود را در راه انسان خرج کرده و ذره‌ای فروگذار ننموده است؛ و البته سرمایه لطف پروردگار، چون ذات او، نامتناهی و تمام‌ناشدنی است. نوع انسان - بلا تشبیه - در نظر خداوند، و بموجب متن قرآن و احادیث قدسی، همچون فرزند یکدانه‌ای است که پدر با تمام سوء ظن و بدگمانی نسبت به او و با وجود گواهی‌های متعدد بر بی‌وفائی و ناسپاسی او باز هم هرچه دارد برای او دارد و آنچه می‌خواهد و انجام می‌دهد همه بمنظور خوشبختی اوست.

ملاحظه خطابه‌ها و عتابیهائی که خداوند در قرآن نسبت به این موجود یساعی آورده برآستی حیرت‌انگیز است؛ و گاه به‌جائی می‌رسد که خدای متعال و بی‌نیاز در مقام عاشق، و بنده ضعیف و سراسر نیاز در مقام معشوق قرار می‌گیرد؛ و چه لذت‌بخش است گفتگوی معشوق بی‌نیاز و مطلق که عاشق غافل و سراسر نیاز را با بزرگواری به‌سوی خود می‌خواند:

— یا ایها الانسان ما غرك بربك الكريم الذي خلقك فسويك فعدلك ۱۱۴

ای انسان چه چیز تو را واداشته است بر پرورش‌دهنده بزرگوار خود غره شوی، پروردگاری که تو را آفرید، از همه جهت برداخت و در حد وسط قرار داد!

هم‌چنین همانند دوستی که از غفلت دوست نگران است به‌پیامبر اکرم سفارش کرده می‌فرماید:

— و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوةالداع اذا دعان فلیستجیبوا

لی و لیؤمنوا بی لعلمهم ۱۱۵

و آنگاه که بندگانم درباره من از تو بپرسند پس - بگو که - من نزدیک هستم و دعوت خواننده را، آن هنگام که مرا می‌خواند، پاسخ می‌دهم، پس حتماً از من بخواهند تا پاسخ بگویم و به‌من ایمان داشته باشند تا شاید رشد یابند

در مجموع، اگر چگونگی برخورد قرآن با انسان در نظر گرفته شود باید گفت، بیشتر گرم و عاطفی و کمتر خشک و عقلانی است، و یک سرشماری ساده از واژه‌های مربوط به‌هریک از دو مقوله «عقل و عاطفه» - با اینکه هر دو در پی یک هدف هستند - این مطلب را ثابت می‌کند. این سرشماری را نگارنده انجام داده است، ولی جهت رعایت اختصار، از ارائه نتایج آن خودداری می‌نماید.

دانسته‌های این بخش:

- در این بخش، تحت عنوان «نگرش قرآن نسبت به انسان...» مطالب ذیل را از نظر گذراندیم و با تقید به متن آیات، در حد مقدور، تحقیق کردیم:
- الف - دریافت‌های روشن و قطعی از آیات خلقت انسان را، با توضیح مختصری پیرامون هر یک، فهرست کردیم.
- ب - به پاره‌ای از نکات بحث‌انگیز در آیات فوق توجه کردیم.
- ج - نکات تربیتی آیات خلقت آدم، بویژه مزایا و محدودیت‌هایی که برای «آدم» یا «انسان» مقرر می‌دارند، در فصلی با عنوان «آنچه مهم است» مورد بحث قرار گرفت.
- د - جایگاه انسان را در مثلث «خدا، جهان و انسان» یافتیم.
- ه - چگونگی برخورد قرآن با انسان را، از نظر عقلانی یا عاطفی بودن، مورد دقت قرار دادیم.
- و - با توجه به مقدمات فوق حدود توقع قرآن از انسان و ایده‌آل این کتاب در مورد عملکرد تاریخی او را دانستیم. این قسمت، در واقع، «جنبه دستوری تاریخ از نظر قرآن» و «بتمبیر دیگر «مدینه فاضله قرآن» است.
- در بخش آینده، با عنایت بیشتر به قسمت اخیر، پیش‌بینی قرآن پیرامون عملکرد تاریخی انسان را جویا می‌شویم.

۱. والجان خلقتاه من قبل من نار السموم (حجر - ۲۷) درباره تقدم فرشته و ابلیس از حیث خلقت سخن صریحی در قرآن نداریم ولی حضور و اظهار نظر و دخالت‌های ایشان گواه این مطلب است.
۲. الا ابلیس کان من الجن کریف - ۵۰.
۳. آیه ۲۷ از سوره حجر.
۴. لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون (انبیاء - ۲۷) یا: قالوا اتجمل فیها من یفسد فیها و یسفلک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقصدس لک (بقره - ۳۰).
۵. برای نمونه قطعه معروف و شیوایی به ناصر خسرو نسبت داده می‌شود که در صحت انتسابش به او تردید شده اما با عقاید باطنیان تناسب دارد، و بعضی از ابیات آن بقرار ذیل است:
- | | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| الهی راست گویم فتنه از توست | ولی از ترس نتوانم چغیدن |
| به ما فرمان‌دهی اندر عبادت | به شیطان در رگ جانها دویدن |
| به ما اسرار داری در ره خوب | به او در پیچ‌وتاب ره برییدن |
| اگر ریگی به کفش خود نداری | چرا بایست شیطان آفرییدن |
۶. برای مثال در تفسیر کشف الاسرار میبیدی معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، جلد اول، صفحات ۲۰ و ۲۱، ذیل آیه شریفه تو اذ قلنا للملائکه اسجدوا... چنین می‌خوانیم:
- سهل عبدالله تستری گفت روزی بر ابلیس رسیدم گفتم اعوذ بالله منك، گفت یا سهل ان كنت تموز بالله منی فانی اعوذ بالله من الله. یا سهل اگر تو می‌گوئی فریاد از دست شیطان، من می‌گویم فریاد از دست رحمان، گفتم یا ابلیس چرا سجود نکردی آدم را؟ گفت یا سهل بگذار مرا از این سخنان بی‌پرده، اگر به حضرت راهی باشد بگویی که این بیچاره را نمی‌خواهی بهانه بروی چه نهی؟ یا سهل همین ساعت بر سر خاک آدم بودم هزار بار آنجا سجود کردم و خاک تربت وی بر دیده نهادم، به عاقبت این ندا شنیدم - لا تتب فلسنا نریدک.

پیش تو روی چنان تباه افتاده است
 این قصه نه زان روی چو ماه افتاده است
 کز وی همه طاعتی گناه افتاده است
 کین رنگ گلیم ما سیاه افتاده است
 سهل گفت - آنکه نبشته به من داد که این برخوان و من بخواندن آن مشغول شدم
 و از من غایب گشت در آن نبشته این بیت بود:

ان كنت اخطأت فما اخطأ القدر
 ان شئت یا سهل فلمنی او فذر
 ۷. برای نمونه، عین القضاة همدانی عارف قرن ششم هجری در بخشی از نامه‌های خود اینطور می‌گوید:
 آهن که در مقابله مغناطیس بود چه کند، که به جانب او حرکت نکند؟ فراهی که
 عاشق آتش آمد چه کند که خود را بر آتش نزند؟ با آدم و حوا گفت: «ولا تقربا هذه
 الشجرة» و با شجره گفت: «ملازم آدم باش، تا يك ساعت از تو غافل نماند. «والله
 خیر الماکرین». ابلیس را در سر گفت آنچه گفت. چه می‌شنوی؟ در آسمان و زمین
 کسی نیست، الا ما شاء الله، که این حدیث را در پی اقتد پس در علانیت او را گوید:
 اسجد. آدم را سجده کن این مسکین علی موجب ما امر به سرأ، گفت: «لست اسجد
 لمن خلقت طینا». گوید دو ان عليك لعنتی» او گوید: چون خلعت از تو است، خواه
 لعنت گیر، خواه رحمت. ابلیس اولین و آخرین را جز اطفال ندید، در راه خدای تعالی.
 عین القضاة سپس عبارات دیگری در مقایسه شیطان و محمد (ص) دارد که در ناسازگاری مطلق با
 متن قرآن است. او در این فراز درجه عبودیت ایندو را با هم و با دیگر مخلوقات مقایسه می‌کند
 (نامه‌های عین‌القضاة - گردآوری «علینتی منزوی - عقیف عسیران» صفحات ۱۸۶ و ۱۸۷).

۸. پرتوی از قرآن، جلد اول، صفحه ۱۲۹.
۹. ولو ان اهل الارض آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض.
۱۰. و نرید ان نم علی الذین استضعفوا
۱۱. ... و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.
۱۲. ... قل اعوذ برب الناس ... من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس.
۱۳. و ما خلقت الجن والانس الا لیبعدون.
۱۴. فازلها الشیطان فاخرجها مما كانا فیه (بقره - ۳۶).
۱۵. وان الشیاطین لیوجون الی اولیائهم (اعراف - ۱۲۱).
۱۶. و ان قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن فسق عن امر ربه فانتخذونه
 و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو بئس للظالمین بدلا (کف - ۵۰).
- هم‌چنین به آیه ۲۷ از سوره اعراف مراجعه شود که در آن از قبیله ابلیس یاد شده و نیز،
 آیه‌ای که حزب شیطان را - در مقابل حزب الله - مطرح می‌کند (مجادله - ۱۹) می‌تواند گویای
 همین معنا باشد.
۱۷. و كذلك جعلنا لکل نبی شیاطین الانس والجن (انعام - ۱۱۲).
۱۸. فو ربک لنحترنهم و الشیاطین (مریم - ۶۸).
۱۹. قال اخرج منها مذووماً مدحوراً لمن تبعک منهم لاملئن جهنم منکم اجمعین (اعراف - ۱۸).
۲۰. یعنی «قرآن احتمال بردار و قابل توجه به‌وجه مختلف است». این تعبیر قسمتی از حدیث مشهوری
 است که در توصیف قرآن وارد شده است.
۲۱. و ۲۲. آیات و بعضی از احادیث اثبات‌کننده این معنی را در یکی از فصلها آینده ملاحظه
 خواهیم کرد.
۲۳. پس از درک مقام انسان و برتری او نسبت به بسیاری از موجودات و ملاحظه حکمت بالغه پروردگار
 به این نتیجه می‌رسیم که آن موجودات در خدمت و برای انسان آفریده شده‌اند و عکس آن یا
 بی‌ارتباطی آنها با یکدیگر خلاف حکمت، عبث و قبیح است.
- ۲۴ و ۲۵. البقره (۲)، ۳۵.
۲۶. اعراف (۷)، ۲۶.
- ۲۷ و ۲۸. البقره (۲)، ۳۶.
۲۹. اعراف (۷)، ۲۵.
۳۰. اعراف (۷)، ۲۲.
۳۱. البقره (۲)، ۳۷.
۳۲. مائده (۵)، ۲۷ تا ۳۱.
۳۳. فقها در این مورد قاعده‌ای دارند که می‌گویند «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار». یعنی
 ممنوعیتی که توسط مکلف برقرار شود منافی اختیار و رافع تکلیف نیست. برای مثال اگر
 کسی اموال زائد خود را بی‌جهت به دریا بریزد تا خمس ندهد مبلغ خمس همچنان بر ذمه او میماند.

۳۴ و ۳۵. سوره بقره، آیه ۳۵.

۳۶. احزاب (۳۳)، ۷۲.

۳۷. در توضیح نکات مربوط به آیات امانت از تفسیر المیزان، جلد ۱۶، صفحات ۳۴۸ تا ۳۵۱، استفاده شد.

۳۸. لخلق السموات و الارض اکبر من خلق الناس (سوره مؤمن، آیه ۵۷)

۳۹. احزاب (۳۳)، ۷۲.

۴۰. در این گفته، کانت آسمان شفاف و پرستاره را که در بالای سر و وجدان اخلاقی را که در نهاد انسان است می‌ستاید و شکفت‌انگیزترین هستی‌های درک می‌داند.

۴۱. حافظ و مولوی در میان شعرای فارسی زبان در این مورد امتیاز دارند. برای نمونه، غزل معروف حافظ با مطلع «دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند...» باین معنا مناسبت دارد و بخصوص، به‌مساله تکلیف اشاره می‌کند.

۴۲. برای اطلاع فی‌الجمله از اعتقاد راسل می‌توانید به کتاب عرفان و منطق، تألیف راسل، ترجمه دریابندری، صفحات ۲۲۷ تا ۲۳۸، قسمت آخر از مباحثه راسل و کاپلستون، مراجعه فرمائید.

۴۳. این نکته، اگر دقت کنیم، قابل توجه است که شیطان استکبار می‌کند ولی مدعی حسن‌استکبار نمی‌شود و بعضی می‌گویند تا گمراهی خود را به حساب خداوند بگذارد (رب بما اغویتی...).

هم‌چنین وقتی قسم یاد می‌کند تا اولاد آدم را گمراه سازد می‌گوید «لازین لیهم...» یعنی بدی‌ها و ضد ارزش‌ها را در نظر ایشان بشکل خوبی و ارزش جلوه می‌دهم. گذشته از تمام اینها شیطان با سؤال سفسطه‌آمیز «اسجد لمن خلقت طیناً» می‌پذیرد که اصل تسلیم در برابر مافوق ارزشمند است اما برتر بودن آدم را منکر می‌شود. این نکات مدلل می‌دارند که مشاجره شیطان با خداوند در مصداق ارزش، و نه در حکم آن، بوده است. بنابر این، شیطان، با همه شیطنت، طبق متن داستان، تسلیم نظام ارزشی است و تحمیل آن را تحمل می‌کند.

۴۴. توضیح این اصل و چگونگی اقتضای آن و ارتباط آن با حسن و قبح ذاتی افعال را می‌توانید در کتاب ارزشمند «عدل الهی» تألیف استاد شهید مرتضی مطهری مطالعه کنید.

۴۵. البقره (۲)، ۳۸.

۴۶. اعراف (۷)، ۲۶.

۴۷. البقره (۲)، ۳۸ و ۳۹.

۴۸. فصلت (۴۱)، ۳۰.

۴۹. طه (۲۰)، ۱۲۱.

۵۰. البقره (۲)، ۳۷.

۵۱. اعراف (۷)، ۲۷.

۵۲. البقره (۲)، ۳۹.

۵۳. یوسف (۱۲)، ۸۷.

۵۴. در متن مقاله بحث روایتی نداشته‌ایم، اما احادیث هم بنوبه خود یکمک می‌آیند، مثلاً در حدیث قدسی آمده است: «یا ابن آدم خلقت الاشياء لك و خلقتك لی» یعنی «ای فرزند آدم همه چیز را برای تو و تو را برای خودم آفریدم». هم‌چنین در خطاب به انسان کامل، یا، حضرت محمد (ص)، گفته شده است: «لولاك لما خلقت الافلاك» یعنی «اگر تو نبودى افلاك را نمی‌آفریدم».

برگردان دو جمله فوق اینست که: هدف از آفرینش جهان پیدایش انسانی است که به‌حد اکثر کمال ممکن خود در ارتباط با خداوند دست یافته است.

۵۵. نحل (۱۶)، ۱۳.

۵۶. بقره (۲)، ۲۹.

۵۷. نحل (۱۶)، ۸۱.

۵۸. نمل (۲۷)، ۶۰.

۵۹. لقمان (۳۱)، ۲۰.

۶۰. بقره (۲)، ۳۰.

۶۱. روم (۳۰)، ۹.

۶۲. تغابن (۶۴)، ۳.

۶۳. تین (۹۵)، ۴.

۶۴. انفطار (۸۲)، ۷.

۶۵. بقره (۲)، ۳۰.

۶۶. حجر (۱۵)، ۲۹.

۶۷. بقره (۲)، ۳۱، بنابر آنکه داننده اسماء شخص ویژه و منحصری نباشد.
۶۸. علق (۹۵)، ۵.
۶۹. حجر (۱۵)، ۳۵.
۷۰. شمس (۹۱)، ۸.
۷۱. بلد (۹۵)، ۱۰.
۷۲. دهر (۷۶)، ۲.
۷۳. قیامت (۷۵)، ۱۴.
۷۴. الزحمان (۵۵)، ۴.
۷۵. اسراء (۱۷)، ۲۵.
۷۶. ص (۳۸)، ۷۵.
۷۷. حدید (۵۷)، ۱۷.
۷۸. آل عمران (۳)، ۱۵۲.
۷۹. عادیات (۱۰۰)، ۸.
۸۰. سجده (۴۱)، ۴۹.
۸۱. قیامت (۷۵)، ۲.
۸۲. توبه (۹)، ۳۶.
۸۳. مؤمنون (۲۳)، ۱۲.
۸۴. احزاب (۳۳)، ۷۲.
۸۵. روم (۳۰)، ۲۱.
۸۶. رعد (۱۳)، ۲۸.
۸۷. یوسف (۱۲)، ۵.
۸۸. نساء (۴)، ۲۸.
۸۹. انبیاء (۲۱)، ۳۷.
۹۰. زخرف (۴۳)، ۱۵.
۹۱. عبس (۸۰)، ۷.
۹۲. ق (۵۰)، ۱۶.
۹۳. یوسف (۱۲)، ۵۳.
۹۴. ابراهیم (۱۴)، ۳۴.
۹۵. احزاب (۳۳)، ۷۲.
۹۶. العصر (۱۰۳)، ۲.
۹۷. مرسلات (۷۷)، ۲۰.
۹۸. البلد (۹۰)، ۴.
۹۹. لا اقسیم بهذا البلد. و انت حل بهذا البلد. و والد و ما ولد. لقد خلقنا الانسان فی کبد.
۱۰۰. انفطار (۸۲)، ۷.
۱۰۱. اسراء (۱۷)، ۱۱.
۱۰۲. نحل (۱۶)، ۴.
۱۰۳. نجم (۳)، ۵۴.
۱۰۴. کیف (۱۸)، ۵۴.
۱۰۵. اسراء (۱۷)، ۱۰.
۱۰۶. قیامت (۷۵)، ۵.
۱۰۷. علق (۹۶)، ۶ و ۷.
۱۰۸. هود (۱۱)، ۹.
۱۰۹. مدارج (۷۰)، ۱۹ تا ۲۱.
۱۱۰. یونس (۱۰)، ۱۲.
۱۱۱. فصلت (۴۱)، ۵۱.
۱۱۲. عنکبوت (۲۹)، ۹۵.
۱۱۳. تین (۹۵)، ۴ و ۵.
۱۱۴. انفطار (۸۲)، ۶ و ۷.
۱۱۵. البقره (۲)، ۱۸۶.



پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی